

نقش دموکراسی خواهی و گروه‌های تحول طلب در انقلاب ۲۰۱۱ مصر

میر ابراهیم صدیق^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج (نویسنده مسئول)

ناصر مولایی^۲

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۱



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بنیادین جهان اسلام

۱۲۳

نقش دموکراسی خواهی و گروه‌های تحول طلب در انقلاب ۲۰۱۱ مصر

چکیده

همواره تحولات مصر به لحاظ منطقه‌ای تأثیرات عمیقی داشته و این تأثیرگذاری عمیق به جایگاه مصر در جهان عرب و اسلام باز می‌گردد، مصر به واسطه موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی از جایگاه مهمی در خاورمیانه برخوردار است. اکنون نیز دگرگونی‌های پیش آمده در خاورمیانه و حرکت‌های مردمی در مصر با تأثیر پذیرفتن از فرایند فشارهای داخلی و خارجی شتاب گرفته و در نتیجه زمانی که راهی برای اصلاح ساختار سیاسی وجود نداشت، تغییراتی که صورت گرفت موجب انقلاب مردمی در این کشور شد. هر ساختار سیاسی که در مصر شکل گرفته تأثیرات عمده‌ای بر نوع ساختارهای سیاسی کشورهای منطقه گذارده که به نفوذ فکری مصریان در جوامع عربی و شمال آفریقا باز می‌گردد. در مورد چرایی حوادثی که به انقلاب مصر منتهی گشت، بحث‌های زیادی مطرح و عوامل زیادی به عنوان دلایل آن ذکر شده‌اند. سؤال اصلی پژوهش حاضر به بررسی نقش دموکراسی خواهی در انقلاب مصر می‌پردازد؟ در پاسخ به سؤال فوق به نظر می‌رسد که گروه‌های دموکراسی خواه و اصلاح طلب، حکومت اقتدارگرای مصر، طبقه متوسط جدید، نقش نخبگان سیاسی، شیوه برخورد حکومت مصر (در دوران مبارک)، انتخابات ۲۰۱۰ پارلمانی مصر و ناامیدی از روند دموکراسی در وقوع انقلاب مصر نقش بارزی داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: مصر، دموکراسی خواهی، بحران اجتماعی، بحران مشروعیت، تحولات مصر.

1. e.seddigh@gmail.com

2. moulaie.naser@yahoo.com

تظاهرات مردمی مرتبط با بهار عربی در کشورهایی مانند مصر نشان دهنده نقش انتقادی بوده است که شهروندان عادی در تحریک کردن تغییرات سیاسی بازی کردند، بوده است. در حقیقت، درخواست معترضان برای حکومت نمایندگی (پاسخگو) بیشتر، اقتدارگرایان حاکم را مجبور به ارزیابی دوباره بسیاری از بنیان‌های مرتبط با رابطه این رژیم‌ها و جامعه تحت حکومتشان وادار نمود. (Blaydes, 2011: 111) ملاحظات نهادی و فرایندها مستلزم توجه به لزوم وجود مکانیزم‌هایی هستند، از جمله انتخابات آزاد، رقابتی و منظم که رهبران سیاسی را در مقابل مردم تحت امرشان مسؤولیت پذیر و پاسخ گو می‌کنند. فرهنگ سیاسی در میان دموکراسی خواهان توجه به جهت گیری‌های مردان و زنان عادی و تا آنجا که به دموکراسی مربوط می‌شود، به لزوم توسعه و گسترش هنجارهای مدنی و مشارکتی در سطح شهروندان است (حجت، ۱۳۸۴: ۲۳۳). امروزه هژمونی ارزش‌های دموکراتیک و روند افزایش نظام‌های سیاسی مردم سالار در جهان به حدی است که نظام‌های استبدادی و اقتدارگرا مجبورند خود را برخاسته از ملت و سخنگوی مردم معرفی کنند. یکی از عوامل مؤثر در روند دموکراتیزاسیون نقش جنبش‌های اجتماعی در این فرایند است که با عنایت به روند رو به رشد شکل گیری جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش جوانان و نیز با توجه به فراگیر شدن گفتمان دموکراتیک در عرصه‌های ملی و بین‌المللی، در گذار به دموکراسی باید به نقش جنبش‌های اجتماعی را در روند دموکراتیزاسیون اشاره نمود (سیانی، ۱۳۸۶: ۱۰۱). مطالعات مربوط به تحولات دموکراتیک و تحکیم و تقویت دموکراتیک، دو ملاحظه تحلیلی مجزا را مشخص می‌کند که باید به آنها توجه شود. یکی از آن دو به نهادها و فرآیندهای سیاسی مربوط می‌شود و دیگری ایستارها و ارزش‌های شهروندان را در بر می‌گیرد که اغلب با عنوان فرهنگ سیاسی از آن یاد می‌شود. ملاحظات نهادی و فرآیندی مستلزم توجه به لزوم وجود مکانیزم‌هایی هستند، از جمله انتخابات آزاد، رقابتی و منظم که رهبران سیاسی را در مقابل مردم تحت امرشان مسؤولیت پذیر و پاسخ گو می‌کنند. اهمیت فرهنگ سیاسی در مطالعات تجربی بسیاری که در دموکراسی‌های جدید انجام گرفته، به اثبات رسیده است. چو، دایموند و شین معتقدند، تحکیم و تقویت تحولات دموکراتیک مستلزم وجود باور مستمر و درونی شده و تعهد به مشروعیت دموکراسی در میان همه شهروندان است. میشلر و هارپ، یادآور



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

می‌شوند که جهت‌گیری‌های مطرح شهروندان حاوی هم‌حمایت و پشتیبانی برای نهادهای سیاسی دموکراتیک و ارزش‌های دموکراتیکی نظیر تساهل در برابر تنوع و دگرگونی، و هم ارزش‌گذاری برای رقابت سیاسی و پلورالیسم است. طبق نظر گیسون، شهروند دموکراتیک کسی است که به آزادی فردی ایمان دارد، از نظر سیاسی متساهل است، بی‌اعتمادی به خصوصی به اقتدار سیاسی دارد اما همزمان به شهروندان همتای خود خوشبین است، مطیع است اما با وجود این خواهان تصریح حقوق خود در برابر دولت است، و دولت را محدودیتی قانونی می‌داند (حجت، ۱۳۸۴: ۲۳۳). تحکیم و تقویت دموکراتیک مستلزم وجود باورهای مستمر و درونی شده و تعهد به مشروعیت دموکراسی در میان همه شهروندان است؛ از این رو که «انگلهارت» بیان می‌کند، «دموکراسی به آسانی از طریق ایجاد تغییرات نهادی و یا تدابیر و تهمیدات ماهرانه در سطح نخبگان به دست نمی‌آید. بقای آن بر ارزش‌ها و باورهای شهروندان عادی نیز بستگی دارد». ما در برخورد با جهان عرب و به خصوص مصر باید به این نتیجه‌گیری توجه داشته باشیم. اهمیت آزادسازی و در نهایت دموکراسی را محققان عرب و همچنین غربی مورد تأکید قرار داده‌اند. از نظر این محققان، اقتدارگرایان بدون مانع و رداغ در بسیاری از کشورهای عربی راهی را برای ظهور بحرانی عمیق در تار و پود جامعه فراهم می‌سازند. به همین سیاق، یکی از اصلی‌ترین منابع بی‌ثباتی و اعوجاج سیاسی، اقتصادی در جهان عرب، کاربرد بدون مانع و رداغ قدرت دولت، همراه با توان بالهوسانه دولت در کاربرد قانون برای رسیدن به اهداف سیاسی خود است (حجت، ۱۳۸۴: ۲۳۱). محققان مسائل خاورمیانه، به دنبال تأکید بر این موضوع بوده‌اند که اصلاحات، خواست ملی و داخلی در جهان عرب است و عامل بازدارنده از آغاز این اصلاحات، حکومت‌های فاسد و دیکتاتور حاکم هستند و این موضوع که طرح ارائه شده توسط آنان پاسخی است به خواسته‌های ملت‌ها برای تغییر و صلاح و این اصلاح به وقوع نمی‌پیوندد مگر با برنامه‌ای فراگیر که بر پایه توسعه، نوسازی، دموکراسی و ایجاد فضایی آزاد برای همه افراد و گروه‌های سامان یافته باشد (عرباوی، ۱۳۸۳: ۶۵). امروزه در جوامع اسلامی، مانند مصر، بحث حکومت اجماعی، یا حکومت مبتنی بر اجماع و توافق، قراردادی و محدود، مجدداً در حال تبدیل شدن به بحث روز است و انکار و نفی سنتی خودکامگی - استبداد - نیروی جدیدی به دست آورده است. نفی استبداد - که در نوشته‌های سنتی و جدید بحثی آشنا است - قبلاً تأثیر قدرتمندی داشته



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

و مسلمانان در حال گسترش - و در برخی موارد اعمال - ایده‌های مربوط به مشاوره و مشورت هستند. حتی برای مذهب‌یون، این در خواست (دموکراسی) توسعه‌ای مبتنی بر شرع مقدس و سنت با مجموعه‌ای از رسوم تاثیرگذار در گذشته اسلامی اند (لویس، ۱۳۸۵: ۹) در حال فراگیر شدن بوده است. بعضی از محققان بیان می‌کنند که محیط خارجی یک نقش عقب کشنده دائمی در ایجاد و استقرار دموکراسی در کشورهای منطقه خاورمیانه داشته است، بدین ترتیب که سطوح عالی درگیری‌های منطقه‌ای و دوام تهدیدات خارجی (مانند معضل اسرائیل برای مصر) به تشویق حاکمان به بکارگیری و توسعه ابزارهای قهرآمیز برای سرکوب داخلی و درخواست‌ها برای دموکراسی انجامیده است.

چهار چوب نظری

این مقاله با استفاده از نظریه بحران اجتماعی، و با اشاره به نقشی که بحران مشروعیت در ایجاد درخواست تغییر و گسترش این حس به سرتاسر جامعه و در میان گروه‌های مخالف مصری، که دارای پیشینه‌های مختلف و حتی مخالف، و درخواست‌های خود از حکومت و نگرش نسبت به نحوه اداره جامعه و برخورد با مسائل مربوط به آن بوده‌اند، به عنوان عوامل ریشه‌ای، دراز مدت و تسریع کننده در تشدید این بحران‌ها، در صدد توضیح چگونگی موفقیت انقلاب در مصر با رجوع به منابع ایجاد این اتفاق می‌پردازد.

بحران اجتماعی

در رابطه با نظریه پردازی در مورد بحران اجتماعی، «نظریه تونیس» در خصوص گذار از جامعه مبتنی بر هماهنگی جمعی، سنت و مذهب به جماعت مبتنی بر قرارداد، قانون و نفع شخصی، نظریه ارگانسکی در خصوص «مراحل چهارگانه نوسازی و توسعه» مشتمل بر وحدت ملی، صنعتی شدن، رفاه ملی و وفور و نیز نظریه صاحب نظران «توسعه سیاسی» در خصوص دشواری‌ها و بحران‌های ویژه در سیر نوسازی مشتمل بر بحران هویت ملی، بحران مشروعیت سیاسی، بحران مشارکت سیاسی، بحران نفوذ و بحران توزیع اقتصادی عادلانه و همچنین نظریه «دانیل لرنر» مبنی بر تأثیر شهرنشینی، افزایش سطح سواد، گسترش کاربرد رسانه‌های همگانی در کشورها و تأثیر آن بر ارتقاء مشارکت سیاسی از جمله نظریاتی



هستند که در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی ذیل الگوی مدرنیزاسیون به تحلیل فرآیند دمکراتیزاسیون پرداخته‌اند (سیانی، ۱۳۸۶: ۱۰۵). کلمن معتقد است در جریان نوسازی بحران‌های متعدد ایجاد خواهد شد. بحران هویت ملی، که در جریان نوسازی در اثر تغییر منابع وفاداری بوجود می‌آید؛ حل بحران مشروعیت سیاسی برای دول جدید، که به نظر می‌رسد از دیگر بحران‌ها ارجح‌تر است و منشأ این بحران‌ها در انفکاک اجتماعی، نابرابری فرهنگی و ظرفیت اقتصادی نهفته است. بحران نفوذ؛ زیر سؤال رفتن و به چالش کشیده شدن حاکمیت دولت‌ها و کاهش توان آنها در اجرای سیاست‌ها؛ بحران مشارکت و نبود نهادهایی برای مشارکت مردم در جامعه و افزایش تقاضاهای مردمی؛ بحران همبستگی و فقدان اتحاد میان گروه‌ها و احزاب مختلف، بحران توزیع که مهم‌ترین آنهاست و طی آن دولت قادر نخواهد بود رشد اقتصادی قابل قبول بوجود آورد و کالاها و خدمات موجود را عادلانه میان همگان تقسیم نماید. اگر چه به نظر می‌رسد بسیاری از نظریه‌هایی که در پی یافتن راه حل برای رفع بحران‌ها مطرح شده‌اند حتی از ارائه‌ی تعریفی دقیق از نوسازی و بحران عاجزند (موثقی، ۱۳۹۰: ۳۰۳).



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادین جهان اسلام

تضادهای ساختاری و ایجاد بحران اجتماعی در مصر

همانند تغییرات ساختاری، تضادهای ساختاری را نیز می‌توان به سه گروه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تقسیم کرد. در ساختارهای سیاسی مصر در طول شش دهه پس از انقلاب ۱۹۵۲ ژوئیه، ما شاهد درهم شکستن ساختارهای سیاسی سنتی بودیم، اما این روند بجای ختم شدن به ساختارهای سیاسی مبتنی بر وفاق حول قوانین مدون جامعه و رشد فردگرایی، به نوعی به بحران‌های اجتماعی منتهی شد. مهاجران روستایی و خانواده‌های کنده شده از ساختارهای سنتی به شهرهای بزرگ و عمدتاً پایتخت (قاهره) نقل مکان کردند و به تدریج گروه‌های نوینی را در شهرها و به ویژه حاشیه شهرها به وجود آوردند که از تجانس فرهنگی، قومی و گاه تباری برخوردار نبودند. در گذر زمان بعضی از این گروه‌ها نتوانستند در جریان همزیستی با گروه‌های مجاور خود به نوعی همگنی فرهنگی دست پیدا کنند، اما این همگنی بجای آنکه آنها را در حل شدن در جامعه ملی سوق دهد، باعث شکل‌گیری هویتی با انسجام محلی شد. در مناسبات اقتصادی، ساختارهای تعبیه شده و وارداتی در جامعه (مصر) به دلیل درون‌زا نبودن توسعه اقتصادی و به ویژه عدم وجود پیوند میان بخش‌های مختلف اقتصادی باعث

شدند که مناسبات اجتماعی از ظرفیت کامل مدرن شدن برخوردار نشوند. ضمن آنکه سرمایه صنعتی و حتی تجاری مدرن کمتر متراکم شد، بیشتر سرمایه‌های بزرگ تجاری و صنعتی در وابستگی به قدرت سیاسی دولت پا به میدان فعالیت‌های اقتصادی گذاشتند. به عبارت دیگر سرمایه داری ملی مصر برای رسیدن به پله‌های بالای قدرت مسیری از پایین به بالا و در صحنه‌ای از رقابت آزاد حرکت نکرد. به همین دلیل قادر به ایجاد اتصالات اقتصادی عقب و جلو (پیوند با زمینه‌های تولید مواد اولیه و بازارهای فروش کالاهای ساخته شده) کامل و ایجاد صنایع جانبی و در نهایت ایجاد شبکه کامل فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی در مصر نشد. عدم وجود چرخه کامل سرمایه داری صنعتی، کشاورزی و حتی تجاری موجب ضرورت دخالت دولت در امر مناسبات سرمایه داری شد. این امر به نوبه خود به عدم شکل‌گیری مناسبات اقتصادی مدرن در جامعه می‌انجامد، در حالی که دولت سعی در گسستن تعهدهای سرمایه‌گذاری و تقلیل حضورش به نقش حاکمیتی دارد (برنامه‌آزادسازی اقتصادی)، حفره‌های خالی اقتصادی باعث می‌شوند که سرمایه داری و خصوصی سازی در بدنه اجتماع به آسانی صورت نپذیرد و افراد مستعد در هدایت و راهبری سرمایه به اندازه کافی وجود نداشته باشند. در این میان مناسب‌ترین افراد، مدیران و فعالان بخش دولتی بوده‌اند که از تجربه لازم در هدایت فعالیت‌های اقتصادی برخوردارند. بدین روی همین افراد اولین پیشگامان به دست گرفتن سکان‌های اقتصادی بخش خصوصی هستند، نتیجه آن که بخش دولتی اگر چه به ظاهر از عرضه اقتصاد و مناسبات اقتصادی عقب می‌نشیند اما به طور غیر رسمی در این حوزه حضور دارد، ضمن آنکه این بار از مناسباتی غیر شفاف و روابطی غیر مشخص و تعریف نشده برخوردار است.

در حوزه اجتماعی بیشترین تضادهای ساختاری مشاهده می‌شود. این تضادها عمدتاً در طبقه‌ی متوسط جدید یعنی پیشبرندگان جنبش‌های اجتماعی جلوه‌گر می‌شوند. اعضای این طبقه از دو منظر در معرض تضادهای ساختاری قرار دارند. نخست آن که الگوهای زندگی روزمره آنها ترکیبی غریب از الگوهای غربی و سنتی است که گاه دو الگو و یا ساختارهای رقیب را در کنار یکدیگر وجود دارند. تضادهای ساختاری دیگر این طبقه از گسست فردیت از ذهنیت و تخصص به دست آورده‌اش ناشی می‌شود. به این ترتیب که بخش بزرگی از افراد این طبقه مطابق علایق، استعدادها و توانایی‌های خود دست به انتخاب تخصص و



جمعیت تراست‌العلم الاسلامی
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های باسی جهان اسلام

۱۲۸

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

تحصیل نرده‌اند و از این رو به میزان لازم با موضوعات و مبنای حضور خود در جامعه و صحنه اجتماعی آمیخته نیستند. به همین دلیل می‌توان گروه‌های زیادی را مشاهده نمود که در حرفه‌ای مشغول به کار هستند که با موضوع و رشته تحصیلی آنها همخوانی ندارد. این امر سبب می‌شود تا کنشگران اجتماعی کمتر از آموخته‌های کلاسیک خود در سامان دادن ذهنیتشان در جنبش اجتماعی بهره‌گیرند و عمدتاً به جریان آزاد اطلاعات متکی شوند (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۸۱-۸۲). اگر تغییرات ساختاری جامعه را به سوی جنبش‌های اجتماعی هدایت می‌کند، تضادهای ساختاری موجب بروز تناقضات در این جنبش‌ها و در ذهنیت کنشگران آنها نیز می‌شوند. مجموعه این تضادها ما را به دو گروه عمده بحران‌های اجتماعی هدایت می‌کند که منشأ تناقض‌ها و پارادوکس‌های جنبش‌های اجتماعی در مصر هستند. نخستین بحران، نهادینه نشدن سیستم‌ها و نظام‌های اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و حتی علمی در حوزه‌های روابط اجتماعی باز می‌گردد. در روابط سازمانی، الگویی از مناسبات کار استفاده می‌شود که از روابط سازمانی و مدیریتی در غرب گرفته شده است و به صورت درونزا از بطن تاریخ و فرهنگ جامعه مصر رشد نکرده است و از این رو از کارایی لازم در دست‌یابی به اهداف از پیش تعیین شده برخوردار نیست. جدی‌ترین نوع بحران، بحران هویتی نیز تلقی می‌شود که در طبقه متوسط جدید از نمود و عمق بیشتری برخوردار است. تقریباً هر چهار نسل مصر پس از انقلاب ۱۹۵۲ در این طبقه از گسست‌های هویتی برخوردار بوده‌اند، که این امر معلول دو عامل است: نخست، عدم پیوند با توده‌ها و لایه‌های پایینی جامعه که عمدتاً حاملان اصلی هنجارها و ارزش‌های سنتی هستند و از کثرت و تعداد بیشتری برخوردارند و در نتیجه تأثیر بیشتری بر فرایند حرکت و تحول جامعه می‌گذارند؛ دوم، تأثیر پذیری از آموزه‌های غربی و گسست از میراث تاریخی و در نتیجه عدم تعیین قطعی و مشخص عناصر هویتی است.

بحران مشروعیت در مصر

این بعد به تقابل قانونی و غیر قانونی بودن قدرت در ارتباط است. وقتی از تحولی قانونی در مقابل تحولی غیر قانونی سخن می‌گوییم به تغییراتی اشاره داریم که بر اساس یا بر ضد قواعد قانونی و یا سنتی یک جامعه صورت گرفته است. اما مشروعیت اشاره به حمایتی دارد که از



سوی مردم جامعه نسبت به نظام سیاسی و نقش‌های آن نظام ابراز می‌شود که این حمایت، به حکام حق اخلاقی حکومت کردن را می‌بخشد. بنابراین اگر رژیم‌ی از سوی توده یا اعضای از توده که واجد برجستگی سیاسی هستند، حمایت وسیعی دریافت نماید، در این صورت برای حفظ نظم در جامعه تنها به نیروی اندکی نیاز خواهد داشت. اما اگر مخالفت‌های فراگیری در برابر آن رژیم وجود داشته باشد، در این صورت به جم نسبتاً چشمگیری از اجبار نیاز خواهد بود (کوهن، ۱۳۸۱: ۵۴). ماکس وبر منابع سه گانه سلطه (مشروعیت) را شناسایی و تبیین نمود، که علمای اجتماعی بعدی آن را به صورت شفاف به سه دسته تقسیم کردند، که عبارتند از: مبانی قانون سلطه، مبانی سنتی سلطه و مبانی کارزماتیک سلطه. «ریمون آرون» در مورد منابع سه گانه مشروعیت می‌گوید: «سلطه عقلانی آن است که بر اساس باور به حقانیت سلطه باشد و حقانیت متعلق اصلی کسانی باشد که سلطه پیدا می‌کنند. سلطه سنتی آن است که مبتنی بر ایمان به اصالت سنت‌های دیرپا بوده و اعمال قدرت افرادی که بدین وسیله برگزیده می‌شوند، مشروع باشد. سلطه اعمال شده هنگامی کارزماتیک خوانده می‌شود که بر اساس قائل شدن صفات خارق العاده به یک شخصیت نمونه باشد. شخص کاریزما و سیاست‌های اعمالی و ایجادی او، بدین وسیله مورد ستایش قرار می‌گیرند.» (کامل، ۱۳۸۱: ۳۸۵). نظام‌های سیاسی کشورهای عربی همواره بر اساس گونه‌شناسی وبری تحلیل می‌شوند. البته یک عامل چهارمی هم وجود دارد که در کشورهای جنوب - شامل کشورهای عربی - منشاء مشروعیت است و آن عبارت است از مشروعیت انقلابی. رژیم‌های انقلابی با دفاع از حقوق و منافع اکثریت جامعه و تلاش برای جلب رضایت آنها از طریق تدارک مایحتاج اولیه نظیر خوراک، مسکن، آموزش، بهداشت و برخی کمک‌های دیگر، مدعی کسب مشروعیت می‌شوند. اما اکثریت شهروندان به رژیمی که نسبت به حقوق سیاسی و مدنی آنها بی‌توجه باشد، دل نمی‌بندند و از آن منصرف می‌شوند. برای آنها تأمین حقوق سیاسی و مدنی مهم‌تر از تدارک غذا و مسکن است. ثبات رژیم‌های اقتدارگرا و تندرو جهان عرب مانند لیبی، عراق و مصر در زمان ناصر، با این توجیه قابل فهم است، که آنها رژیم‌هایی بوده‌اند که اگرچه حداقل خدمات رفاهی را به شهروندان داده و در عوض حق مشارکت سیاسی را از شهروندان سلب می‌نمایند (کامل، ۱۳۸۱: ۳۸۶). هنگامی که این دولت‌ها در تأمین حداقل امنیت دولتی ناکام می‌شوند، و امنیت خودشان در معرض خطر قرار می‌گیرد، مانند نمونه سادات در سال ۱۹۷۷،



به اعمال گسترده خشونت و سرکوب قهرآمیز روی می‌آورند. بحران مشروعیت نه تنها باعث تهدید امنیت ملی توسط گروه‌های مخالف می‌شود، بلکه گویای وضعیت امنیتی نابهنجار جامعه هم به شمار می‌رود. در چنین شرایطی (بحران مشروعیت) توان دولت در بسیج منابع تحلیل می‌رود، چرا که مجبور است تمام یا بخش اعظم منابع و امکانات را به اهداف امنیتی اختصاص دهد. فقدان مشروعیت باعث می‌شود که رژیم نتواند منابع موجود را به امنیت داخلی و اهداف دفاعی اختصاص دهد، چرا که شهروندان از این قبیل رژیم‌ها حمایت نمی‌کنند. آن‌ها مایل نیستند که از فرامین رژیم حمایت مالی، انسانی و مادی بکنند مگر آنکه چاره‌ای نداشته باشند. آن‌ها احتمالاً راه‌های دیگری را برای عدم اطاعت از رژیم پیدا خواهند کرد، امتناع از انجام وظایف بنیادین شهروندی مانند پرداخت مالیات و اعزام به خدمت اجباری از جمله این نافرمانی‌ها به شمار می‌رود. نهایتاً اینکه مدیریت امنیت در رژیم‌هایی که با بحران مشروعیت مواجه‌اند، هنگامی پیچیده می‌شود که مخالفان داخلی با مخالفان خارجی متحد شوند. اولی (مخالفان داخلی) می‌کوشد تا متحدی در بیرون از کشور پیدا کند و دومی می‌خواهد که حمایت و امکانات خود را در اختیار مخالفان داخلی قرار دهد (کامل، ۱۳۸۱:

۳۸۷). مشروعیت به معنای پذیرش اختیار جامعه سیاسی و ساختار قدرت از سوی شهروندان را می‌توان به روش‌های زیر ارزیابی کرد: «کسی به انگیزه‌های سیاسی جان خود را از دست ندهد (انجام نشدن قتل‌های سیاسی)، کاهش تعداد زندانیان سیاسی، مراجعه به دادگاه‌های قانونی به جای مشاجرات سیاسی، فقدان محدودیت در زمینه آزادی‌های مشخصی مانند آزادی بیان، آزادی فعالیت، انجمن‌های سیاسی، آزادی و امنیت فردی و منع تعقیب، تبعید و ربودن شهروندان، آزادی مهاجرت برای انجام فعالیت‌های اقتصادی و تغییر مسالمت‌آمیز دولت». ناکامی رژیم حاکم در مقابله مؤثر با تهدیدهایی که دولت، جامعه و حتی خود رژیم را هدف گرفته است، مشروعیت آن را از بین می‌برد. اولین وظیفه دولت عبارت است از دفاع از تمامیت ارضی، تأمین امنیت پایدار و رعایت عدالت و انصاف در مورد دعوای شهروندان، اگر رژیم حاکم نتواند این اقدامات اساسی را انجام دهد مشروعیتش تضعیف می‌شود و ممکن است شهروندان آن مأیوس شده، به فکر رژیمی، جایگزین بیفتند. آشکار شدن نقاط ضعف یک رژیم، ممکن است گروه‌های مخالف را تحریک نماید تا میزان و روش‌های مخالفت خود را گسترش دهند و بر مطالبات خودشان پافشاری کنند و برای مخالفت با رژیم ناتوان،



متحدانی در خارج و داخل پیدا کنند. بنابراین شکست و ناکامی یک رژیم در تأمین و تضمین امنیت اجتماعی بحران مشروعیت را گسترش داده، معمای امنیت را پیچیده‌تر می‌کند (کامل، ۱۳۸۱: ۳۸۸-۳۸۹). در همین زمینه «جین شارپ» بیان می‌کند که هیچ حکومتی بدون اطاعت و رضایت حکومت شونندگان نمی‌تواند دوام داشته باشد. پس، حتی بی‌رحم‌ترین دیکتاتورها نیز می‌توانند به وسیله قیام‌های غیر خشونت آمیز که در آن جمعیت سرکوب شده به عدم همکاری با حکومت می‌پردازند، و رژیم را ناتوان از انجام وظایف خود می‌سازد، سرنگون شوند. براساس دیدگاه جین شارپ، شهروندان دارای شش نوع قدرت هستند که از طریق آن می‌توانند به سرنگونی رژیم اقدام کنند. نخست، شهروندان می‌توانند از مشروعیت بخشی به رژیم خودداری کنند. این امر ممکن است برای مثال هنگامی اتفاق افتد که مردم نتایج یک انتخاباتی تقلبی را رد می‌کنند، که این کار ادعای حاکمان را برای داشتن اعتبار چه در داخل کشور و حتی در خارج مشکل می‌سازد. دوم، مردم می‌توانند به مقابله با ایدئولوژی اطاعت از رژیم که به تقویت نافرمانی از حکومت منجر می‌شود، اقدام کنند. این مورد هنگامی روی می‌دهد که رهبران مذهبی متون مقدس را به شکل حمایت از مقاومت، مانند شیوه‌ای که دکتر مارتین لوتر کینگ در جریان جنبش حقوق مدنی امریکا به کار گرفت، تفسیر کنند، یا حتی رهبران مخالف ناسیونالیسم را به شکل تقویت شورش علیه رژیم دوباره پایه ریزی کنند. سوم، شهروندان می‌توانند همکاری با رژیم را رد کنند. چهارم، شهروندان می‌توانند منابع مادی خود را از رژیم از طریق خودداری از پرداخت مالیات یا خرید کالاهای و خدمات دولتی درو کنند. پنجم، مردم می‌توانند توانایی‌های رژیم را برای به کار بردن مهارت‌ها و کارگران از طریق اعتصابات عمومی از پایه نابود کنند. ششم، شهروندان قادر هستند تا به واژگونی قدرت تحریم حاکمان، هم از طریق نابود کردن وفاداری نیروهای امنیتی دولتی و تشویق شورش یا به وسیله خودداری از اقدام به مجازات و سرکوب توسط رژیم، بپردازند. اگر یک جنبش مقاومت مدنی به طور نظام مندی قادر به کنار نهادن این شکل‌های گوناگون حمایت از رژیم گردد، بنابراین حکومت دیگر قادر به انجام کار نخواهد بود و از هم خواهد پاشید (Erickson, 2011: 486). در مورد کشور مصر نیز، نخستین نتیجه‌ای که بحران هویت و از خود بیگانگی با خود به دنبال داشت، بحران مشروعیت نخبگان و نهادهای حکومتی بود. این بحران موجب نابسامانی و ناامنی در نظام سیاسی شد، به طوری که نظام دیگر قادر نبود



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۳۲

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

خواسته‌های عمومی و همگانی را تأمین کند و نهایتاً با ایجاد شرایطی مناسب موجبات ظهور انقلاب را با رهبری گروه‌های مخالف را فراهم آورد. در واقع، رهبران مصر بجز ناصر در طول دهه‌های اخیر هیچکدام مبانی مشروعیت مردمی گسترده را نداشتند. برای مثال، سادات و مبارک تلاش کردند تا از مشروعیت رو به انحطاط خود پس از مرگ ناصر به مشروعیتی قانونی و مذهبی برسند. با مرگ ناصر در ۱۹۷۰ بحران مشروعیت تبدیل به معضلی جدی در جامعه‌ی مصر شد و با توجه به اینکه وی در دوران زمامداری خود طیفی وسیع از جریان‌ات اصول‌گرا و در رأس آن اخوان المسلمین را سرکوب کرد، اما پس از مرگ وی زمینه برای قدرت‌گیری و فعالیت مجدد اسلام‌گراها فراهم شد (موتقی، ۱۳۹۰: ۳۱۳). در دوران سادات هم مخالفت‌های گسترده داخلی علیه او صورت گرفت و مخصوصاً پس از پیمان یک جانبه صلح با اسرائیل و سیاست‌های اقتصادی‌اش به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و زمینه را برای ظهور بنیادگرایان فراهم آورد (هیکل، ۱۳۷۷: ۲۹). در نهایت آنچه که مشروعیت‌نخبگان و رهبران را تأمین می‌کند نوع عملکرد، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آنان را نیز تعیین می‌نماید. رهبران مصر پایه‌های مشروعیت قوی نداشتند و به همین خاطر همیشه ناتوان و عاجز از ایجاد نظم عمومی و با ثبات بودند و علاوه بر آن اقدامات خودسرانه و غیرموثر آن‌ها و ناتوانی‌شان در اتخاذ سیاست‌های سودمند، موجب تضعیف مشروعیت آنها شد و تنها راه باقی مانده استفاده از زور، سرکوب و فشار، بود به طوری که در دهه‌های اخیر رهبران مصر غالباً از طریق افزایش سرکوب مخالفان که از آزادی بیان و مشارکت‌های جمعی مدنی محروم بودند خود را بر سر قدرت نگاه داشتند.

نقش حکومت اقتدارگرای مصر در عدم تحقق به دموکراسی

اگر چه پیشینه و میراث استعماری اغلب دولت‌های منطقه مانند مصر نیز به عنوان یک عامل در شکست استقرار دموکراسی توصیف شده است. فعالان ضد غرب‌گرایی و ضد جهانی شدن در کشورهای اسلامی مانند مصر (گروه‌های اسلام‌گرا، سلفیون و تا حدودی ناصریست در مصر)، تا مدت‌های طولانی تلاش‌های گسترده برای ایجاد دموکراسی در منطقه را به دوره جدیدی از امپریالیسم غربی ربط می‌دهند و مفهوم دموکراسی را یک مفهوم وارداتی (که سنخیتی با جامعه آنان ندارد) معرفی می‌کنند. به همین منوال حاکمان خاورمیانه



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

تا مدت‌ها گرایش داشته‌اند تا اهداف دولت‌های خود را در راستای «مأموریت مقدس» که معمولاً برخلاف این تهدید امپریالیستی بوده است توصیف کنند. (Waterbury, 1994: 27)

پس از برقراری حکومت فردی و استبدادی توسط سرهنگ عبدالناصر و سرکوب فراگیر و بی‌رحمانه هر نوع حرکت مخالفی - اعم از اسلامگرا یا حتی سکولار مانند حزب الوفد - مردم مصر از هر نوع اصلاح و تغییری ناامید شدند، به ویژه که رهبری احزاب و سازمان‌های سیاسی، به ویژه حرکت اخوان المسلمین اعدام، زندانی یا فراری شدند، و لذا امکان هر نوع فعالیتی از مردم سلب گردید. از سوی دیگر شعارهای پر زرق و برق ولی تو خالی ناسیونالیستی عربی و داعیه رهبری جهان عرب، بخشی از مردم مصر را سرگرم ساخت. در واقع آنها به امید تحقق وعده‌های قوم‌گرایان و حزب واحد ناصری، در انتظار باقی ماندند تا اینکه انور سادات روی کار آمد و فشار و سرکوب را بیشتر کرد و سپس حسنی مبارک هم آن را با برقراری حالت فوق‌العاده - که ۳۰ سال ادامه داشته - تحکیم نمود و بدین ترتیب مردم مصر در عمل و به قول خود «تسلیم امر واقع» شدند و در انتظار دریچه‌ای برای آزادی و استقلال ماندند (خسرو شاهی، ۱۳۸۹: ۴۴). پیامد تسلط گروهی خاص از نهادهای حکومتی (نظامیان) در کشورهای عربی و اسلامی، مشارکت بسیار کم شهروندان، تزلزل نهادهای مدنی، نبودن چرخش‌نخبگان، مشروعیت پایین گروه‌های حاکم، از جمله شکاف بین دین و دولت و ملت بوده است. گروه‌های حاکمی که سعی داشته به هر نحو ممکن از مشارکت واقعی مردم و فرایندهای سیاسی جلوگیری به عمل آورند. دانشمندان سیاسی متخصص در زمینه خاورمیانه برای مدت بسیار طولانی در مورد مساله شکست کشورهای منطقه برای انتقال از یک رژیم اقتدارگرا به یک حکومت دموکراسی سردرگم بوده‌اند. تئوری مدرن‌سازی در این زمینه بیان می‌کند که دموکراسی یک نتیجه طبیعی از توسعه اقتصادی است و سطوح خاصی از ملزومات اجتماعی - اقتصادی، دموکراسی را به دنبال خود دارد. (Blaydes, 2011: 111) اما از لحاظ اقتصادی دولت‌ها (عربی)، نبض اقتصادی کشورها را نیز به طور کامل در دست داشته‌اند. دولت‌های منطقه و از جمله مصر دولت‌هایی تحصیلدار هستند و از طریق درآمدهای رانتی و توزیع آن در میان طرفدارانشان، سلطه خود را تداوم می‌بخشند. آن دسته از کشورهایی که از درآمدهای نفتی و رانتیر دیگر برخوردارند منابع کافی برای اعمال خواسته و منویات طبقه حاکمه در اختیار دارند و تقاضاهای رد شده به نظام سیاسی برای مشارکت را نادیده می‌گیرند،

و به علت ارائه خدمات رفاهی، تا حد زیادی مردم را راضی نگه داشته‌اند. متقابلاً دولت‌هایی که از چنین درآمدهایی بی بهره‌اند، برای تداوم سلطه خود، مجبورند تا حدی به این تقاضاها پاسخ مثبت دهند. با توجه به آن که از لحاظ تاریخی، جامعه مدنی در منطقه ریشه نگرفته؛ که برخی علت آن را حاکمیت و استقرار دولت‌های رانتی می‌دانند، ولی اکثراً موانع فرهنگی را مانع اصلی به شمار می‌آورند و معتقدند تا زمانی که فرهنگ عمومی مردم تغییر نکند و نگرش‌ها نسبت به سیاست، جایگاه دولت و ملت و ارتباط آنها با یکریگر عوض نشود، نهادینه شدن جامعه مدنی میسر نخواهد بود (درستی، ۱۳۸۳: ۱۲۷-۱۲۸). بعضی از کارشناسان بحث می‌کنند که، جوامع عربی مانند مصر که متأثر از فرهنگ سیاسی اسلامی هستند، دارای رویکرد و جهت‌گیری تدافعی و منفعلانه نسبت به توان بالقوه جامعه خود به دموکراسی بوده و کمبود تحمل‌پذیری (انعطاف‌پذیری) و پی‌ریزی یک حکومت دموکراتیک را از خود نشان می‌دهند. (Kramer, 2003) با توجه به این ویژگی‌ها اغلب دولت‌های خاورمیانه و به ویژه مصر توانایی قابل ملاحظه‌ای برای نادیده گرفتن و سرکوب تقاضاها به منظور شرکت در فرایندهای سیاسی از طرف گروه‌های خارج از بلوک قدرت از خود نشان داده‌اند. این کار عمدتاً از سه طریق انجام گرفته است:

۱- تضعیف نهادهای مدنی تا حدی که جامعه، توانایی به چالش کشیدن دولت را نداشته باشد.

۲- تبلیغ و القای ایدئولوژی‌های فراگیر در جامعه به طوری که اکثریت جامعه از دولت و طرح‌هایش حمایت کنند.

۳- ترکیبی از این دو روش، که در بیشتر حکومت‌ها از این روش سوم بهره می‌گیرند. تضعیف نهادهای مدنی در حکومت‌های انحصارگرا و فراگیر از طریق ممنوعیت احزاب سیاسی و انجمن‌ها و تشکیلات خارج از طبقه حاکم صورت می‌گیرد و فعالیت‌های سیاسی شهروندان از طریق دستگاه‌های امنیتی شدیداً کنترل می‌شود (درستی، ۱۳۸۳: ۱۳۰). به طور خلاصه، در خاورمیانه و شمال آفریقا کمبود ملزومات و پیش‌نیازهای دموکراسی سازی مانند: کمبود و عدم حضور جامعه مدنی قدرتمند، اقتصاد بازاری و مستقل از حکومت، سطوح مناسبی از درآمد و تحصیلات، همسایگانی با حکومت‌های دموکراتیک و فرهنگ مردم سالاری، شکست فرآیند دموکراسی را در این منطقه توضیح می‌دهد. این مشکلات با



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

دانستن تاریخ منطقه، که در آن امپراتوری‌های سلطه‌گر برای مدت‌های طولانی درجه وسیعی از خودمختاری به واحدهای محلی اعطاء کرده تا در عوضان با پرداخت مالیات و مهیا کردن سربازان برای چنگیدن که مورد نیاز این امپراتوری‌ها بودند، دو چندان می‌شود. (Spindel, 1: 2011) دولت‌های فرگیر منطقه (همانند مصر) می‌کوشند با استفاده آگاهانه از فرهنگ، سنت‌ها و میراث‌های تاریخی، ایدئولوژی دلخواه خود را در جامعه رواج دهند و ضمن آن حس مشارکت کاذب را در مردم ایجاد کنند و در عین حال، در عمل از راه یافتن آنها به رده‌های بالای تصمیم‌گیری جلوگیری به عمل آورند. در این کشورها دولت‌ها با تشکیل سازمان‌های توده‌ای وابسته به خود، جلوی فعالیت‌های خودجوش سیاسی را می‌گیرند و سعی می‌کنند تحت پوشش دموکراسی خیابانی، تقاضا برای مشارکت سیاسی را فرو نشانند. استفاده آگاهانه از این فرهنگ، ضریب ثبات سیاسی را در این کشورها افزایش می‌دهد. در مجموعه فراهم بودن عواملی چند در خاورمیانه باعث شده است که حکومت‌های غیر دموکراتیک بتوانند به حیات خود ادامه دهند، از جمله این عوامل می‌توان به درآمدهای نفتی و رانتیر و انحصار این درآمدها در دستان دولت، تکیه بر بنیادهای مشروعیت سنتی به ویژه در مورد کشورهای پادشاهی، ایجاد و گسترش ایدئولوژی‌های فراگیر با وارونه‌سازی و تحریف واقعیت‌های تاریخی و القای حس کاذب مشارکت، تداوم برخی ویژگی‌های فرهنگی در بین توده‌های مردم، استفاده از نیروهای اطلاعاتی و امنیتی و نظامی به منظور سرکوب صداهای مخالف و اشاره کرد. اما در مورد کشورهایی که اقتصاد نفتی ندارند، وضعیت تا اندازه‌ای به گونه دیگری است. این کشورها از جمله مصر در دهه ۱۹۸۰ با توجه به الزامات بین‌المللی و شکست در جنگ اسرائیل مجبور به اتخاذ سیاست‌ها و تدابیر اقتصادی و اجتماعی جدید شدند و برنامه‌ها و طرح‌هایی را پیاده کردند که به عنوان «انفتاح» یا همان گشایش و آزادسازی اقتصادی مشهور شد. این برنامه‌ها شامل کنترل زدایی قیمت‌های داخلی، تنظیم دوباره نرخ مبادلات ارزی، اتخاذ سیاست‌های جدید پولی، خصوصی‌سازی و گشودن درهای اقتصادی کشور به روی سرمایه‌داران خارجی بود (درستی، ۱۳۸۳: ۱۳۱-۱۳۲). در کشورهایی مانند مصر که روند اصلاحات نسبت به بقیه سریعتر و عمیق‌تر انجام گرفت، پیامدهای اجتماعی و سیاسی نیز زودتر آشکار شد. اجرای برنامه‌های تعدیل، باعث تغییراتی در وضعیت معیشتی مردم شد و پیگیری سیاست‌های انقباضی و حذف رایانه‌ها موجبات نارضایتی قشرهای کم



درآمد جامعه را فراهم آورد. از سویی اجرای سیاست‌های آزادسازی اقتصادی (انفتاح) نیز باعث شد گروه‌های حاشیه‌ای و مخالف، امکان ابراز وجود و بیان دیدگاه‌های خود را بیابند. در نتیجه نتایج انتخاباتی (دهه ۱۹۹۰) که در این کشورها (مانند مصر و الجزایر) برگزار شد کاملاً به ضرر طراحان برنامه‌های تعدیل تمام شد. از این رو، دولتمردان و حکام سیاسی بار دیگر به نیروهای نظامی متوسل شدند و گروه‌های رقیب را سرکوب کردند.

طبقه متوسط جدید و نقش آن در دموکراسی خواهی در مصر

طبقه متوسط جدید از بخش‌هایی از جمعیت تشکیل شده‌اند که از آموزش بالایی برخوردارند، مایل به اشتغال در بخش‌های خدمات هستند و در عین حال قابل مقایسه با مدیران یا صاحبان حرف سنتی نیستند. اعضای طبقه متوسط جدید به دلیل صلاحیت فنی و فرهنگی‌شان و موضع کارکردی-اقتصادی‌شان احتمال بیشتری وجود دارد که در منازعات جدید دست به بسیج بزنند. به عبارت دیگر اعضای این طبقه برای مبارزه علیه تکنوکرات‌ها، مؤسسات عمومی و خصوصی که در امر انتشار اطلاعات و ایجاد اجماع درگیرند و ارتش و دستگاه کنترل اجتماعی، دست به بسیج می‌زنند (دیانی، ۱۳۸۴: ۷۶). متغیرهای جمعیتی-اجتماعی معمولاً، هم مشارکت غیر متعارف را به خوبی توضیح می‌دهند و هم مشارکت متعارف را. برای مثال یک رابطه قوی میان دو عامل جوان بودن و سطح بالای آموزش که معمولاً شاخص طبقه متوسط جدید تلقی می‌شوند و انواع گوناگون نگرش‌های سیاسی و یا مشارکت سیاسی وجود دارد. برای مثال این رابطه می‌تواند نتیجه افزایش قابل ملاحظه دسترسی به آموزش عالی‌تر باشد که این عامل نیز به دهه ۶۰ بر می‌گردد. به طور خلاصه باید گفت که آموزش بالاتر نه تنها می‌تواند مهارت‌های فکری مشخصی را به مردم عرضه کند، بلکه همچنین می‌تواند ریشه‌های یک مجموعه از ارزش‌های مساوات طلبانه و ضد اقتدارگرایی را تقویت کند این ارزش‌ها تا حد زیادی حداقل در بین بعضی از بخش‌های طبقه متوسط جدید به چشم می‌خورند (دیانی، ۱۳۸۴: ۷۸). اصطلاح طبقه متوسط جدید نخستین بار توسط لدرر به کار رفت. وی مهمترین ویژگی این طبقه را در شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه می‌دید که وجه تمایز آنها دریافت حقوق است. میلز هم در اثر خود به نام «بقه سپیدان» طبقه متوسط جدید را کارکنان اداری و دفتری می‌داند. وی معتقد است این طبقه، یا حامی طبقه حاکم می‌شود یا به



یاری توده مردم بر می‌خیزد. به طور کلی تعاریفی که از سوی پژوهشگران اجتماعی در رابطه با طبقه متوسط جدید مطرح شده، حاکی از عدم وجود اتفاق نظر میان آنهاست. حسین بشیریه در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی»، طبقه متوسط جدید را شامل بوروکرات‌های تحصیلکرده، ارتش، گروه‌های مذهبی و روشنفکران می‌داند. از دیدگاه بشیریه طبقه متوسط جدید محصول فرایند نوسازی بوده است که خود در پیش برد آن فرایند نقش داشته است. وی همچنین معتقد است که این طبقه خواسته‌های مشخص دموکراتیک دارد و از ایدئولوژی نسبتاً روشنی برخوردار است، به همین دلیل ویژگی اصلی آن را نه خواسته‌های اقتصادی محض، بلکه مطالبات فرهنگی، اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی تشکیل می‌دهد که تحقق آنها نیازمند استقرار نهادهای دموکراتیک است. هسته اصلی این نیروی سیاسی - اجتماعی جدید را به طور کلی روشنفکران تشکیل می‌دهند و خود به واسطه همین آرمان‌های روشنفکری است که این طبقه فعال جدید سامان و تعیین یافته است. حضور قشر روشنفکر و تحصیلکرده در میان این طبقه و تأثیرات آن در واقع تمام نیروهای اجتماعی باسواد و تحصیل کرده شهری، یعنی صاحبان مشاغل چون دیوانیان یا حقوق‌بگیران حکومتی، حقوقدانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، اساتید دانشگاه، تکنیسین‌ها، روزنامه‌نگاران، معلمان، مدیران و هر شخصیت دیگری که به صورت فکری در تلاش تأمین معاش و تغییر اجتماعی و سیاسی وضع موجودند و به عبارت دیگر کار غیر یدی می‌کنند جزو طبقه متوسط جدید محسوب می‌شوند. تعاریفی که از طبقه متوسط جدید معاصر شده است ما را به این نکته رهنمون می‌کند که این طبقه به گروهی از جامعه اطلاق می‌شود که در نتیجه پدیده نوسازی پا به عرصه وجود نهاده است و هسته اصلی این بخش را جامعه روشنفکری تشکیل می‌دهد. بعضی از نویسندگان نیز بر این باورند که گسترش نفوذ غرب از یک سو و رشد سریع آموزش و پرورش و سیستم بوروکراسی، از عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید است. به طور کلی در تعریف طبقه متوسط جدید مهمترین مؤلفه را باید در مصدر نوسازی کندوکاو کرد. بسیاری معتقدند طبقه متوسط جدید لایه‌ای اجتماعی است که به تدریج براساس ایجاد تغییرات در نظام‌های سیاسی پدید می‌آید. به عبارت بهتر با بسط و گسترش فرهنگ سیاسی جدید و رواج پارلماناریسم، لایه‌های اجتماعی پدید می‌آید که مهم‌ترین بارزه آن گرایش‌های روشنفکری، تمایز و تباین نسبت به توده‌ها و تلاش برای رسیدن به آرمان‌های لیبرالیسم است. هر چند



هنوز اتفاق نظر قطعی بین هیچیک از جامعه شناسان درباره مفهوم طبقه متوسط جدید وجود ندارد، اما برخی نیز شکل گیری این طبقه را در پیوند مستمر با رشد روزافزون شهرنشینی در جوامع توجیه می‌کنند. مارکسیست‌ها طبقه متوسط را به خرده بورژوازی تعبیر می‌کردند، اما در شرایط کنونی باید بر گستره دلالت معنایی این طبقه در جوامع مدرن، تأکید ویژه کرد. امروزه بسیاری از جامعه شناسان معتقدند طبقه متوسط جدید به اصطلاح باسواد، متمدن و از خصلت‌های شهری برخوردار است که متناسب با توسعه اقتصادی و پیشرفت جامعه شکل گرفته است (محمدی فر، ۱۳۹۰: ۲۱). شکل گیری هر طبقه، نشان دهنده ظرفیت آن جامعه برای تحقق روندهای دموکراتیک و قانونی است که جامعه را به سوی شکل گیری یک دولت-ملت براساس خواست‌های گوناگون سوق می‌دهد، اما در مصر شکل گیری گروه‌ها براساس روندهای مشخص تولیدی و قشربندی اقتصادی نبوده است، بلکه براساس خواست دولت فراطبقاتی آن هم به صورت امتیاز بوده است. دولت رانتیر در این پروسه باعث شده که طبقات در برابر دولت حقی نداشته باشند و نتوانند دولت را به چالش بکشند. اما به مرور زمان و با گسترده‌تر شدن خود دولت به ایجاد این طبقه متوسط یاری رسانید و با بهبود وضعیت اقتصادی اقشار شهرنشین مصری که از مزایای آزادسازی اقتصادی بهره مند گشته بودند، در خواست‌های دیگر از جمله برخورداری از فضای بازتر سیاسی و حق مشارکت در تعیین سرنوشت را نیز با خود به دنبال آورد.

نقش نخبگان سیاسی در عدم تحقق به دموکراسی در مصر

کرک بیتی از جمله صاحب نظرانی است که معتقد است که برای درک سیاست در مصر باید بر ارزش‌ها و نظام باورهای نخبگان سیاسی مصر تمرکز کرد. به نظر وی، تا امروز توجه اندکی به جهت گیری‌های ایدئولوژیک نخبگان مصر و قلمرو نبرد سیاسی - ایدئولوژیک معطوف شده است، در حالی که به جای آن تحلیل‌های بیشتر صاحب نظران یا بر اقتصاد و ساختار طبقاتی یا بر متغیرهای اقتصادی تأکید دارد. پس از انقلاب ۱۹۵۲ در مصر، عناصر جدید موقعیت‌های بالا را در سلسله مراتب سیاسی اشغال کردند که بازتاب تحولات پایه‌ای در نظام اجتماعی بود، اما عملکرد نظام سیاسی نسبت به الگوهای سنتی چندان تغییر نیافت. در واقع، جابجایی نخبگان سیاسی به صورت ناگهانی در ۱۹۵۲ اتفاق افتاد. نخبگان جدید



از لحاظ خاستگاه اجتماعی، الگوها و تجربیات جامعه پذیری، تعهدات ارزشی و هنجارهای رفتاری و در واقع عملاً در هر شاخص قابل تصور، از نخبگان کهن متمایز بودند. با این حال، همان طور که اخوی به بحث می‌پردازد، الگوهای سیاسی که از زمان ۱۹۵۲ مسلط شده است، به طور اساسی از الگوهای پیش از آن تفاوت چندانی ندارد (حافظیان، ۱۳۸۹: ۳۱). به موازاتی که اقتدارگرایی او به منظور ایستادگی در برابر این نوع چالش‌ها شدت می‌یافت، ناصر بخش‌هایی اساسی از حامیان خود در میان روشنفکران را از دست می‌داد. اینان از پوشش سرکوبی که انتقاد و نوآوری از پایین را خفه می‌کرد، خشمگین بودند. دموکراتیزاسیون تعمداً قربانی شد، زیرا تحکیم و حفظ قدرت برای نوسازی موفقیت‌آمیز ضروری تلقی می‌شد. از آنجا که عبدالناصر قادر بود نیروهای خود را تحکیم کند، به نوبه خود قادر به برقراری تحول از بالا نیز بود. با شدت گرفتن دولت‌گرایی پس از انقلاب ۱۹۵۲، بیشتر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً به طور کامل تحت سلطه دولت قرار گرفت و در زمان ناصر این روند به اوج خود رسید. اما روند خصوصی‌سازی و کاهش تصدی‌گری دولت به همراه گشایش فضای سیاسی از زمان انور سادات آغاز شد و نظام چندحزبی بار دیگر برقرار گشت. این روند در زمان مبارک نیز ادامه پیدا کرد، هر چند از میزان شتاب و گستردگی آن کاسته گردید. مصر در این خصوص با مشکل مقاومت بخشی از هیأت حاکمه با فرایند کاهش دولت‌گرایی روبه‌رو بوده است. دو جانشین ناصر، انور سادات و حسنی مبارک، از سبک رهبری ناصر فاصله گرفتند و بار دیگر حکومت پاتریمونیال سنتی را پدید آوردند. پس از این که سادات در می ۱۹۷۱ رئیس‌جمهور مصر شد، خود را در معرض فشار شدید داخلی و بین‌المللی یافت. با این حال توانست برای بیش از یک دهه خود را در قدرت نگه دارد. به خاطر فقدان کاریزمای ناصر، او توانست از راه توانایی درخشانش برای انجام حرکات هوشمندانه سیاسی در وقت مناسب به موفقیت برسد. انور سادات به رغم فعالیت‌های برجسته‌اش در سیاست خارجی، یک رهبر پاتریمونیال سنتی در آشکارترین وجهش بود. در نخستین کتابش که در ۱۹۵۷ منتشر شد، انور سادات جمله‌ای را نوشت که می‌تواند به عنوان تیتیر کلاسیک هر کتاب راهنما درباره حکومت پاتریمونیال باشد: «در مصر، همواره شخصیت‌ها مهم‌تر از برنامه‌های سیاسی بوده‌اند». انور سادات با کشاندن خانواده و دوستانش به درون محور نظام سیاسی به همین ترتیب عمل کرد. در طی دوران ناصرزدایی سادات،

بحث و مناظره آزادانه بیشتری نسبت به ۲۵ سال گذشته وجود داشت. اما هنوز بسیاری از موضوعات ممنوع بودند. انتقاد آشکار از رئیس جمهور، خانواده‌اش یا درستی سیاست‌های اصلی او تحمل نمی‌شد (کریم نیا، ۱۳۸۸: ۷۶). مبارک که ماهیتاً محتاط بوده است، و این محافظه کاری او در نخستین جملات علنی او که هرگز قولی نخواهد داد که نمی‌تواند آن را برآورده سازد، نمایان می‌گردد. حسنی مبارک در اکتبر ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری مصر رسید. مبارک در آغاز، آگاهانه از سبک آشکار پاتریمونیال سادات دوری ورزید. او درصدد حمله به فساد و مصالحه با نیروهای گوناگون اپوزیسیون برآمد. تحولات در رژیم و سیاست‌هایش در زمان مبارک، تدریجی و کمتر از روی خودنمایی بود. مهم‌ترین تغییر در سبک کار بود. در حالی که سادات ولخرجانه دام‌های این منصب را نشان می‌داد و مخالفانش را در داخل و جهان عرب به چالش می‌گرفت، مبارک کم‌سر و صدا و نسبت به منتقدان مصالحه‌جو بود. مبارک این نکته را ابراز داشت که او نه ناصر است و نه سادات، اما اینکه قصد او این است که چیزی میان این دو یا چیزی از آن خود باشد، هنوز محل بحث است. اساساً مبارک از اختیارات شگرفی برخوردار است، به ویژه بر اساس قوانین اضطراری موجود که پس از ترور سادات در ۱۹۸۱ تصویب شد. اما مبارک ترجیح داده است از آنها برای تغییر ترکیب نخبگان حاکم یا انجام تغییر جهت‌های مهم در نظام اجتماعی - اقتصادی در راستای خطوط تحولات سوسیالیستی ناصر یا سیاست انفتاح سادات استفاده نکند. رئیس جمهور مبارک میراثی پیچیده را از دوران ناصر و سادات به ارث برده است. این امر می‌تواند سعادت‌ی دوگانه را جلوه گر سازد؛ از یک سو، رشته‌ای از قوانین، نهادها و رویه‌ها را در اختیار وی قرار می‌دهد که به سود رئیس دولت مصر عمل می‌کنند. از سوی دیگر، این امر بار مسئولیت را برای نتیجه سیاست‌های دولت که پیش از زمان او آغاز شد، بر دوش او قرار می‌داد. اگر وی آنها را تغییر نمی‌داد، به عنوان سیاست‌های خود او به شمار می‌رفت (حافظیان، ۱۳۸۹: ۳۳).

رابرت اسپرینگبرگ بر این باور است که فرهنگ سیاسی نخبگان مصر خود را وام‌دار تحلیل طبقاتی مبتنی بر اقتصاد نمی‌داند. این فرهنگ بیش از هر چیز به وسیله دولت تعیین و تعریف می‌شود. از این رو، دولت و نخبگان سیاسی مستقل هستند، یعنی به ساختار طبقاتی وابستگی ندارند. دیگر کارگزاران برجسته آن اغلب می‌توانند از قشرهای متمایز جامعه باشند، اما این امر اهمیت اقتصادی و سیاسی گروه‌های خانوادگی و خویشاوندی بزرگ را نشان می‌دهد که



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که از آن نخبگان سیاسی دولتی اعضای خود را استخدام می‌کنند. خانواده‌ها و اتحادهای خانواده‌ها هنوز آشکارا بر تعهد به سازمان‌های بزرگتر و غیرشخصی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در مصر مدرن رشد یافته‌اند، برتری دارند. سبک شخصی کم‌سر و صدای مبارک، تمایل او به ملاقات و بحث با اپوزیسیون و گوش دادن به سخنان آنان و گشایش عمومی زندگی سیاسی که به وسیله آن در اواخر دهه ۱۹۸۰ مصر را به کشوری با کمترین میزان اقتدارگرایی در جهان عرب تبدیل کرد، خطرات خود را نیز داشت. آزادی سیاسی هیچ راه حلی را برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی بسیار پیچیده رو در روی این کشور مطرح نساخت. شکاف فزاینده میان ثروتمندان و تهیدستان، افزایش بسیار در جمعیت شهری، و فرسایش پایدار استانداردهای زندگی برای طبقات متوسط پایین و کارگر، زمینه‌های پیدایش مخالفت بودن (کدیور، ۱۳۷۳: ۲۲۹). اما در میانه دهه ۱۹۹۰، مصر شاهد «ساداتی شدن» مبارک بود که سبک سیاسی رئیس‌جمهور پیشین را در پیش گرفت. بدین ترتیب، پاتریمونیالیسم سنتی شیوع پیدا کرد. هر چند مبارک یک خانواده گسترده نداشته، خانواده هسته‌ای او به شدت در سیاست و امور اقتصادی دخالت نمودند. از نظر «ابوریش»، در عمل، مبارک بر ارتش، نیروهای امنیتی و حمایت سیاسی و اقتصادی غرب برای ماندن بر سر قدرت متکی بوده است. سه منبع حمایت او که برای مردم مصر پذیرفتنی نیست و در عمل، او چنان فاقد محبوبیت بوده است که اغلب از برگماشتن یک معاون رئیس‌جمهور و جانشین برای خودش خودداری می‌ورزید، مبدا که صاحب این پست به جاذبه‌ای برای ناراضایتی مردمی منجر شود. برخلاف دوران جمال عبدالناصر، حزب سیاسی‌ای که مبارک از آن برای توجیه و پی‌ریزی حکومت خود بهره می‌گیرد، یعنی حزب دموکراتیک ملی، هیچ پیروی در میان مردم ندارد. در ضمن، حزب مبارک در انتخابات به نتایجی دست پیدا می‌کند که هیچ کس آن را باور ندارد. این تاکتیک نتیجه معکوس به بار آورده و مخالفت‌های ناشی از آن مبارک را وادار کرده است تا بر شیوه‌های تند دیکتاتوری تکیه کند. تلاش‌های اخیر وی برای خفه کردن انتقاد فزاینده مطبوعات از شیوه‌های وی به وضع قوانین مطبوعات کاملاً غیردموکراتیک منجر شده است. مخالفت فزاینده با حکومت وی از سوی گروه‌های اسلامی سطحی از خشونت دولتی را علیه آنان پدید آورده که حتی در خاورمیانه بی سابقه بوده است. با کمال شگفتی، اسلام‌گرایان بدون محاکمه بازداشت و شکنجه می‌شوند، در دادگاه‌های نظامی محاکمه و شمار



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های باسی جهان اسلام

۱۴۲

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

زیادی از آنان اعدام می‌گردند (حافظیان، ۱۳۸۹: ۳۵). معمولاً همین که اپوزیسیون قانونی و مباحثه آشکار مجاز شد، تقریباً پایانی برای درخواست‌های آزادی‌های بیشتر وجود ندارد. هدف نهایی آزادی برکناری انتخاباتی مردی است که دموکراسی بیشتر را فراهم آورده است. مبارک مایل به تأمل بر سر چنین امکانی نبود و همواره آماده محدود ساختن انتقاد صریح بوده است. منتقدان مبارک او را متهم می‌کنند که واقعاً از قدرت خود استفاده نمی‌کند؛ او این قدرت را بدون بهره برداری از آن به ارث برده است. او به خاطر انجام ندادن نیت خویش و تنها برای عمل کردن به عنوان داور میان نیروهای رقیب مقصر است که این فکر را پدید می‌آورد که وی هنوز در جستجوی یک جهت‌گیری مشخص می‌باشد.

شیوه برخورد حکومت مصر (در دوران مبارک) در برابر درخواست دموکراسی خواهی مباحث مربوط به چشم اندازها برای گسترش آزادی در جهان عرب اغلب به مصر به عنوان کاندیدای برجسته اصلاحات سیاسی تدریجی اشاره می‌کنند. سطح توسعه متوسط اقتصادی، صف گسترده سازمان‌های غیرحکومتی، و نظام چندحزبی آن همگی به نظر می‌رسند از آینده‌ای دموکراتیک جانبداری می‌کنند. خود رئیس‌جمهور حسنی مبارک اخیراً ادعا می‌کرد که مصر از همه انواع دموکراسی برخوردار است. اما حقیقت موضوع این است که مشارکت و کثرت‌گرایی هم اکنون در سطحی پایین‌تر از هر زمان دیگری از هنگام رسیدن مبارک به ریاست جمهوری است. پس از دوره‌ای ناپایدار از گشایش سیاسی در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، رژیم به طور فزاینده‌ای فرصت‌ها برای توزیع قدرت فراتر از رئیس‌جمهور را محدود ساخته چه رسد به اینکه جایگزینی واقعی قدرت را انجام دهد. به گفته «ایوبی»، رئیس‌جمهور مبارک وارث میراث سیاسی سنگین و از بسیاری جهات دشواری است، اما او، اگر که مایل باشد، از قدرت تغییر دادن آن میراث در برخی حوزه‌ها برخوردار است. هر چند ممکن است برخورد با حوزه‌های اقتصاد و سیاست خارجی به گونه‌ای خاص دشوار باشد، دست کم حوزه دموکراتیزاسیون تا حد زیادی در اختیار رژیم است. حتی در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۶ که برای نخستین بار با حضور چند کاندیدا برگزار شد، کسی در پیروزی دوباره مبارک تردیدی نداشت و به همین خاطر سطح مشارکت مردم بسیار پایین بود. پس از انتخابات نیز مبارک رقیب اصلی خود، ایمن النور، را که به انتقاداتی از وی پرداخته بود به بهانه‌های واهی به زندان افکند. وضعیت کنونی مصر در حالی پدید آمده است که بیش از اینکه



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

۱۴۳

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام
دوره ۱۳، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۳
مصر

بتوان آن را به عوامل ساختاری ماندگار در این کشور نسبت داد، باید آن را نتیجه گزینه‌هایی دانست که رهبران مصر برگزیده‌اند. به همین جهت، کرک بیتی بر این باور است که بازیگران دولتی مستقل آزادی عمل چشم‌گیری در انتخاب گزینه‌های توسعه دارند. در مصر، قدرت تک‌تک افراد شگرف بوده است. انگاره اسلامی سنتی اقتدار، مکتب اقتدارگرایی و محیط‌های خانوادگی، تصاویر زنده از سنت فرعون‌ی همه این عوامل یک فرهنگ سیاسی ایجاد کرده است که در آن قدرت عظیم رئیس‌جمهور از سوی بسیاری از شهروندان به آسانی پذیرفته می‌شود (حافظیان، ۱۳۸۹: ۶۶-۴۷). نبود نظارت‌های نهادی بر قدرت رئیس‌جمهور نیز کنترل رهبر بر سرنوشت ملت را افزایش داده است به رغم داشتن این قدرتش گف، رهبران مصر از آن برای دستیابی به توسعه سیاسی و هموار کردن راه برای توسعه اقتصادی واقعی بهره برداری نکرده‌اند. مطمئناً در چنین وضعیتی نخبگان توسعه و تحول را آغاز نمی‌کنند. چون نتیجه آن ناامنی بیشتر و عدم قطعیت است. در مصر هم اینکه مبارک به هیچ کار خاصی دست نمی‌زند و برنامه توسعه مشخصی را دنبال نمی‌کند، بیش از هر چیز به خاطر احساس ناامنی از موقعیت خود در نتیجه نداشتن مشروعیت سیاسی است. همچنین حکومت حسنی مبارک، به خاطر تهدید احیاء گری اسلامی و فقر و فساد فزاینده، در طی زمان خود کامه‌تر شده و حقوق بشر قربانی کنترل مرکزی گشته است. البته حسنی مبارک با درک اینکه همین سبک حکومت در زمان پس از وی تداوم نخواهد داشت، اصلاحات اندک و آهسته‌ای را آغاز کرده است. امیدواری‌های زیادی بود که رئیس‌جمهور مبارک از اختیارات چشم‌گیر قانونی و سیاسی خود برای پیشبرد فرایند دموکراتیزاسیون حتی بیشتر و در مقیاسی بسیار گسترده‌تر استفاده خواهد کرد. اما این امیدواری‌ها در طی بیش از ۳۰ سال حکومت مبارک محقق نشد. تنها راه پیشگیری از تبدیل وضعیت دشوار اقتصادی به انفجار سیاسی وارد کردن هر چه نزدیک‌تر مردم در مشکلات در فرایند تلاش برای حل آنهاست. به سخن دیگر، تا زمانی که مشکلات فزاینده اجتماعی - اقتصادی را بتوان حل کرد، دموکراتیزاسیون تنها خروجی ممکن برای پرهیز از بحرانی جدی باقی خواهد ماند. بر خلاف حوزه اقتصاد، حوزه دموکراتیزاسیون کاملاً باز است و بنابراین بخت‌هایی خوب از موفقیت را ارائه می‌دهد. شاید وضعیت هند دموکراتیک با مشکلات اقتصادی بسیار ولی مردم نسبتاً راضی از حکومت و دارای ثبات سیاسی الگوی مناسبی برای مصر به شمار می‌رود. به طور کلی، وضعیت اجتماعی در مصر هیچ دلیلی برای



خوش بینی به دست نمی‌دهد. در طول سالیان اخیر نشانه‌هایی که انتظارات مردمی از دولت پدرسالارانه در حال تضعیف است، شدت گرفتند. بدون سیاست‌هایی که حس جهت یابی را به مصریان بازگرداند و احساسات غرور ملی، فرهنگی و مذهبی را به صورت برنامه‌های توسعه کانالیزه کند، هر گونه تلاش مقامات برای تسخیر تخیل مصریان و حتی حکومت بر کشور کاری دشوار و پردردسر خواهد بود (Blaydes, 2011: 110). در طول سالیان دراز حکم فرمایی، مبارک که شخصاً دارای پایگاهی نبود ناگزیر شد با سیاست کنترل و توازن به منظور خنثی سازی متقابل نیروهای سیاسی به حکومت خود ادامه دهد. او به مخالفین خود فقط تا آن حد که برای جلوگیری از برتری پایگاه‌های قدرت سادات لازم بود امتیاز داد، بدن آنکه پایگاه‌های مزبور را بطور کلی از میان بردارد. برخلاف سادات که هدف‌هایش را با همه بحث برانگیزی برای وصول به مقاصد مورد نظرش تعقیب می‌کرد، روش مبارک بر پایه «سیاست‌های بازار» استوار است، که در آن عناصر مختلف در بازی سیاسی یکدیگر را خنثی می‌کنند و به رییس جمهور آزادی عمل محدودی می‌دهند. هرچند این آزادی فقط تا آنجا مقدور است که سیاست‌های مورد پیروی مبهم باشد (احمد، ۱۹۸۸: ۱۸). سه دهه پس از حکمرانی رژیم مبارک، می‌توان گفت که اکثریت خاموش مصر در انتظار تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور خود می‌باشند. محافظه‌کاری شخص حسنی مبارک به هیأت حاکمه مصر نیز تعمیم یافته است (دهقانی، ۱۳۸۷: ۸). حسنی مبارک که پس از ترور انور سادات در سال ۱۹۸۱ قدرت را به دست گرفت، برخلاف دو سلف خود مردی خونسرد، آرام، محافظه‌کار و پیش بینی‌پذیر بوده است. وی از کاریزمای ناصر بی‌بهره است و برخلاف سادات از اتخاذ سیاست‌های راهبردی ناتوان می‌باشد. مصر در طول تقریباً سه دهه ریاست جمهوری مبارک، شاهد تغییراتی گسترده در زمینه‌های داخلی و مناسبات خارجی خود نبوده است. وی زمامداری کشوری ۷۸ میلیون نفری را برعهده داشته که گروه‌ها، احزاب و نهادهای سیاسی و اجتماعی آن از نشاط و پویایی خاصی برخوردار هستند. به دلیل همین تحرک در بدنه اجتماعی، حاکمیت مصر نسبت به دیگر حکومت‌های عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه بیشتر در معرض نقد و اعتراض جامعه مدنی قرار دارد. روند تحولات مذکور نشان از آن دارد که دولت فعلی مصر ناتوان از مصالحه با مخالفان سیاسی و بیمناک از موقعیت داخلی خویش می‌باشد. همزمان با ناکامی در اصلاحات سیاسی و اقتصادی، دیپلماسی دولت مصر به‌طور



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادین جهان اسلام

کم سابقه‌ای بی‌اثر شده و به حاشیه رانده شده است (دهقانی، ۱۳۸۷: ۹). با تغییرات گسترده در فضای بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر و ایجاد تغییراتی اساسی در راهبردهای امنیتی، سیاسی و بین‌المللی، حاکمان کشورهای خاورمیانه به‌طور عام در معرض فشارهای خارجی برای پیگیری راهکارهای اصلاحی در جوامع خود قرار گرفتند. از این‌رو حسنی مبارک در سال ۲۰۰۵، در پی ایجاد اصلاحاتی در قانون اساسی، به منظور آنچه که «پیشبرد دموکراسی در مصر» می‌خواند برآمد. اصلاحات جدید در قانون اساسی این امکان را ایجاد می‌نمود که انتخابات ریاست جمهوری با حضور چند نامزد برگزار گردد. تغییر در ماده ۷۶ قانون اساسی بر این مبنا صورت می‌گرفت که نامزدها برای مشارکت در مبارزات انتخاباتی حتماً باید از سوی احزابی قانونی معرفی شوند که پنج سال سابقه فعالیت سیاسی داشته باشند و آن حزب توانسته باشد ۵ درصد از کرسی‌های پارلمان را کسب نماید و یا در صورتی که افراد تمایل داشته باشند به‌طور مستقل وارد عرصه انتخابات شوند، می‌بایستی رضایت حداقل ۲۵۰ نفر از مجلس ۴۵۴ نفری مصر را به دست آورند. با اعمال چنین اصلاحاتی و پس از برگزاری انتخابات پارلمانی گذشته در مصر (در سال ۲۰۰۵ که با اعمال محدودیت‌ها و فشارها بر احزاب مخالف صورت گرفت)، هیچ کدام از احزاب مخالف موفق به کسب ۵ درصد از کرسی‌های پارلمان نگردیدند و اخوان‌المسلمین نیز با در اختیار داشتن ۲۰ درصد از کرسی‌های پارلمان، همچنان حزبی قانونی شناخته نمی‌شود و به نوعی مجرای قانونی برای انتخاب نامزد حزب حاکم در انتخابات ریاست جمهوری آتی از هم‌اکنون مهیا گردیده است. دولت علیرغم تعهد به لغو قانون اضطراری، این قانون را در سال ۲۰۰۸ نیز تمدید نمود، اصلاحیه قانون اساسی مبنی بر نقش نظارت عالی دستگاه قضایی بر انتخابات را لغو نمود و ایمن نور، رهبر جریان مخالف الغد و یکی از مخالفان مبارک را که در طول انتخابات (به دلیل فشارهای غرب) آزاد شده بود، به ۵ سال زندان محکوم نمود. با اتخاذ چنین راهکارهایی مشخص شد فضایی که در قبل از انتخاب مجدد مبارک در سال ۲۰۰۵ و به دلیل فشارهای غرب به گشودن فضای سیاسی ایجاد شده بود، طی سال‌های ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ مسدود گردید (Brynen, 2004). انتخابات مجلس قانون‌گذاری مصر در اواسط آذر ماه ۱۳۸۶ (۷ دسامبر ۲۰۰۵)، در فضایی برگزار شد که حاکمیت مصر پس از دستور مبارک به پارلمان گذشته مبنی بر اصلاح ماده ۷۶ قانون اساسی در فوریه ۲۰۰۵ برای هموار نمودن راه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با حضور بیش از



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۴۶

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

یک نامزد، در پی آن بود که نمایشی از دموکراسی ترتیب بدهد. هدف اصلی از این کار تحکیم موقعیت حزب حاکم و ابقای مبارک بر مسند قدرت و هدف صوری آن نشان دادن پایداری قاهره به اصول و مبانی دموکراسی و همراهی با خواست جامعه بین‌المللی در این زمینه بود. مهم‌تر از ضعف و تحلیل نیروهای سکولار مخالف رژیم مبارک، افزایش چشم‌گیر تعداد کاندیداهای منسوب به جنبش اخوان المسلمین بود که موفق شدند ۲۰٪ آرا یعنی ۸۸ کرسی پارلمان را به دست آورند. افزایش تعداد نمایندگان جنبش اخوان المسلمین در مقایسه با انتخابات قبلی در سال ۲۰۰۰ (۱۷ نفر) پس از دهه‌ها ممنوعیت و غیرقانونی اعلام شدن، برای حزب حاکم، احزاب مخالف و تحلیل‌گران مسائل مصر تعجب برانگیز بود. از مجموع ۱۴۴ کاندیدای منسوب به اخوان، ۶۱٪ از آنها موفق به تصاحب کرسی‌های پارلمان گردیدند. در همین رابطه، دولت مبارک و رسانه‌های دولتی و نیروهای امنیتی تمام تلاش خود را برای محدودسازی فعالیت نامزدهای رقیب و تبلیغ برای نامزدهای نزدیک به دولت اعمال کردند. دولت مصر محدودیت‌های خود را بر کانون وکلا و سازمان‌های حقوق بشری غیردولتی افزایش داد و از تمام ظرفیت‌های خود برای پیروزی نامزدهای حزب حاکم استفاده نمود. نتایج انتخابات نشان از آن دارد که دولت مبارک با اجرای نمایشی به ظاهر دموکراتیک، مجلسی فرمایشی تشکیل داد تا راه برای موفقیت احزاب دیگر همچنان مسدود باشد (دهقانی، ۱۳۸۴: ۳۹). در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵، حسنی مبارک در حالی پیروز گردید که تنها یک چهارم از مردم در انتخابات شرکت کردند. اکثریت خاموش در مصر، پس از نزدیک به سه دهه حکمرانی حسنی مبارک، تمایلی به انتخاب فرزند وی ندارند. دوره ریاست جمهوری حسنی مبارک سال ۲۰۱۱ به پایان می‌رسید، در حالی که هیچ نشانه‌ای از استعفا و کناره‌گیری داوطلبانه وی از قدرت به نظر نمی‌رسیده است. با کھولت سن مبارک و از شرایط سلامتی نامناسب، مهم‌ترین گزینه مطرح برای جانشینی مبارک، جمال مبارک فرزند ۴۵ ساله حسنی مبارک و معاون دبیرکل حزب حاکم دموکراتیک ملی و رئیس کمیته سیاسی این حزب به نظر می‌رسید، انتخابی که موافقان و مخالفان جدی در ساختار سیاسی داشته است.

انتخابات ۲۰۱۰ پارلمانی مصر و ناامیدی از روند دموکراسی

رژیم قاهره از سال ۱۳۸۶ (۲۰۰۵)، و بعد از پیروزی شگفت‌انگیز اخوان در انتخابات پارلمانی



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های جهانی اسلام

آن سال، با خارج ساختن نظارت بر انتخابات از حیطه مسئولیت قوه قضائیه و سپردن آن به کمیسیون دولتی، نشان داد که قصد دارد مجلسی کاملاً یکدست و تحت تسلط حزب حاکم و تابع نظرات دولت ایجاد کند. دولت قاهره از اینکه در مجلس گذشته ۲۰ درصد کرسی‌های مجلس در اختیار گروه اخوان المسلمین، به عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین رقیب حزب حاکم قرار داشت خشمگین بود و به دنبال فرصتی بود تا راه ورود مجدد به مجلس را بر اخوان المسلمین کاملاً سد کند. تغییر قانون انتخابات و لغو اختیارات قوه قضائیه، که تا حدودی از استقلال نسبی برخوردار است، در همین راستا قرار داشت. از سوی دیگر برخوردهای شدید امنیتی و دستگیری‌های گسترده از جمله بازداشت ۱۴۰۰ نفر از فعالان اخوان المسلمین و سرانجام اقدامات سرکوبگرانه در جریان دور نخست انتخابات که به کشته شدن ۴ نفر و زخمی شدن شمار دیگری منجر شد تردیدی باقی نگذاشت که دولت مصر مصمم است نگذارد شرایط انتخابات ۱۳۸۴ تکرار شود. در مدت چندین سال قبل از انقلاب، واکنش‌های متعدد داخلی از سوی گروه‌ها و احزابی نظیر «الغد»، اخوان المسلمین و برخی روشنفکران مخالف نظام حاکم، باعث شد تا حزب حاکم دموکراتیک ملی در مورد ادامه ریاست حسنی مبارک، و در باره نامزد نهایی انتخابات ۲۰۱۱ از خود بروز ندهد. در این حال جمال مبارک چهل و سه ساله می‌کوشید با اظهار نظرها، رفتارها و ژست‌های گاه دموکراتیک و عامه‌پسند و حضور بیشتر در رسانه‌های این کشور، بر دامنه محبوبیت خود بیفزاید و جایگاه خود را نیز در حزب حاکم محکم‌تر کند. این رویکرد، رفتار و سخنان جمال مبارک از نگاه منتقدان و روشنفکران مصری بیش از هر چیز نشانه‌های موروثی شدن و تداوم اقتدار خاندان مبارک بر مصر تلقی شد. مخالفان و منتقدان بر این باورند بودند که اگر چه حزب حاکم دموکراتیک ملی، حسنی مبارک را از هم اکنون نامزد انتخابات ریاست جمهوری آینده کرده، اما از آنجا که مبارک پدر، بیمار و سالخورده، این مبارک پسر خواهد بود که گزینه نهایی حزب حاکم برای انتخابات ریاست جمهوری است؛ گزینه‌ای که عملاً راه‌گذار به تحولات سیاسی و پیش رفتن به سوی جامعه‌ای آزادتر با شاخص‌های توسعه سیاسی و اقتصادی را سد خواهد کرد. در این راستا تحول‌خواهان به ویژه نسل جوان با کمک گرفتن از ابزارهایی چون سایت‌های اینترنتی و تشکیل گروه‌هایی چون «جنبش ششم آوریل»، «جنبش ضد موروثی کردن» و «جمعیت ملی تغییر» می‌کوشند با فشار بر هیأت حاکمه، راه را برای رقابت نامزدهایی چون



انجمن مطامعت جهان اسلام
Islamic World Muslim Association
جمعیة ترانس العلماء الاسلامی
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۴۸

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

دلار در سال خبر داده‌اند.

۴- سلطه امنیتی - پلیسی با بهره‌گیری از «قانون حالت فوق‌العاده» در مصر که بیش از سه دهه ادامه دارد. قدرت دستگاه امنیتی - پلیسی بر تصمیم‌گیریهای سیاسی - اجتماعی و حتی اقتصادی دولت در مصر سایه افکنده است، به طوری که برخی نگاه سیاست خارجی در این کشور را تابع دستورهای سران امنیتی در دستگاه دولت حسنی مبارک می‌خوانند. اتصال این دستگاه امنیتی با سرویس اطلاعاتی اسرائیل و سوءاستفاده‌های مالی سران امنیتی مصر از منابع مالی دولت در این کشور.

۵- رویش جوانان مصری در نگاه به جامعه مصر امروز که دو شعار اصلی و عمده را به میدان آورده‌اند. تغییر حسنی مبارک و سیاست‌های دولت او، دوم، تأمین آزادیهای مدنی برای جامعه مصر.

۶- ورشکستگی اقتصاد دولتی و نبود برنامه روشن و امیدوار برای آینده.

۷- تقابل مردم مصر با دولت برای بازگشت به استقلال واقعی، قطع روابط با رژیم صهیونیستی، بازگشت به جامعه عرب، نجات از فقرزدگی در مصر.

حضور آزاد و غیر خشونت بار بخش‌هایی از مردم برای پی‌گیری مطالبات قانونی در چارچوب یا خارج از چارچوب احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی را می‌توان از مهمترین ویژگی‌های یک جامعه مدنی به حساب آورد؛ چنانکه آزادی تجمعات و ابراز عقاید یکی از پذیرفته شده‌ترین اصول آزادی‌های فردی و اجتماعی به شمار می‌رود (بیگی، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۶۰). انتخابات پارلمانی مصر که در دو مرحله طی روزهای ۲۸ نوامبر و ۵ دسامبر ۲۰۱۰ (۷ و ۱۴ آذر ۱۳۸۹) برگزار گردید، به تحکیم موقعیت حزب ملی وابسته به خاندان مبارک انجامید و دورنمای دموکراسی را در این کشور تاثیرگذار عربی در هاله‌ای از ابهام فرو برد. اگر دو عنصر مشارکت و رقابت را از ویژگیهای اصلی یک انتخابات سالم و دموکراتیک فرض کنیم، متأسفانه انتخابات اخیر پارلمانی مصر (۲۰۱۰) فاقد دو ویژگی یادشده بود و مشارکت پایین رأی دهندگان به همراه حذف رقابتی انتخاباتی از سوی دولت مصر، انتخاباتی فرمایشی و مهندسی شده را به نمایش گذاشت (کوزه گر، ۱۳۸۹: ۵۴). دور دوم انتخابات مجلس مصر (۲۰۱۰) درحالی برگزار می‌شود که معدود احزاب معارضی که در دور نخست انتخابات شرکت کرده بودند دور دوم را تحریم کرده‌اند. این انتخابات آنچنان ساختگی بود



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية تراسف العالم الاسلامی

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های باسی جهان اسلام

۱۵۰

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

که اکثریت عظیم مردم مصر، یعنی حدود ۸۵ درصد از شرکت در آن خودداری کردند و این انتخابات تنها با حضور ۱۵ درصد رأی دهندگان برگزار شد که بدون تردید یک رسوایی بزرگ برای رژیم حسنی مبارک بوده است. دو گروه اخوان المسلمین والوفد که در دور نخست شرکت کرده بودند در آستانه برگزاری دور دوم اعلام کردند به دلیل تقلب گسترده و ایجاد فضای پلیسی و سرکوبگرانه در دور دوم شرکت نمی‌کنند. رژیم قاهره از سال ۱۳۸۶ با خارج ساختن نظارت بر انتخابات از حیطه مسئولیت قوه قضائیه و سپردن آن به کمیسیون دولتی، نشان داد که قصد دارد مجلسی کاملاً یکدست و تحت تسلط حزب حاکم و تابع نظرات دولت ایجاد کند. دولت قاهره از اینکه در مجلس گذشته ۲۰ درصد کرسی‌های مجلس در اختیار گروه اخوان المسلمین، به عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین رقیب حزب حاکم قرار داشت خشمگین بود و به دنبال فرصتی بود تا راه ورود مجدد به مجلس را بر اخوان المسلمین کاملاً سد کند. تغییر قانون انتخابات و لغو اختیارات قوه قضائیه، که تا حدودی از استقلال نسبی برخوردار است، در همین راستا قرار داشت. از سوی دیگر برخوردهای شدید امنیتی و دستگیری‌های گسترده از جمله بازداشت ۱۴۰۰ نفر از فعالان اخوان المسلمین و سرانجام اقدامات سرکوبگرانه در جریان دور نخست انتخابات که به کشته شدن ۴ نفر و زخمی شدن شمار دیگری منجر شد تردیدی باقی نگذاشت که دولت مصر مصمم است نگذارد شرایط انتخابات ۱۳۸۴ تکرار شود (بیگی، ۱۳۹۰: ۱۵۹). آن طور که مقام‌های دولتی این کشور گفته‌اند در دور نخست ۳۵ درصد از واجدین شرایط پای صندوق‌های رأی رفتند و در دور دوم نیز ۲۷ درصد در انتخابات مشارکت کرده‌اند. این در حالی است که برخی نهادهای مدنی در این کشور بر این نظرند که میزان مشارکت در دور نخست ۱۰ درصد و در دور دوم نیز تنها ۵ درصد بوده است. در این میان، نکته شایان توجه آن است که گروه اخوان المسلمین مصر که در پارلمان پیشین توانسته بود ۲۰ درصد کرسی‌های مجلس (۸۸ کرسی) را به دست بیاورد و در این انتخابات نیز با ۱۳۰ نامزد وارد صحنه رقابت شده بود، پس از آنکه اعلام شد در دور نخست انتخابات اخیر نتوانسته حتی یک کرسی به دست بیاورد از شرکت در دور دوم منصرف شد و آن را تحریم کرد. روش تشکیل پارلمان جدید نشان می‌دهد که مأموریت آن طرح‌ریزی برای موروثی شدن حکومت و به قدرت رسیدن جمال مبارک (فرزند حسنی مبارک)، فرو رفتن در فساد، محدود کردن آزادی و وضع قوانینی که هر گونه تلاش برای



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

اصلاح سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی را نابود سازد (Bellin, 2004, p. 141). در جریان انتخابات (۲۰۱۰)، حکومت مصر با دو دسته فشار داخلی قابل ملاحظه روبه‌رو شده است؛ نخست از ناحیه گروه‌های منتقد و مخالف حسنی مبارک است که عمده این گروه‌های منتقد و مخالف پشت سر محمد البرادعی، مدیر کل سابق سازمان بی نالملل انرژی اتمی جمع شده‌اند. همچنین ایمن نور، رهبر حزب الغد یا جنبش الکفایه که اساساً سابقه چپگرایانه دارد را می‌توان در میان گروه‌های منتقد و مخالف سیاستهای مبارک مشاهده کرد. دومین فشار داخلی، از ناحیه گروه‌هایی صورت می‌گیرد که در بین آنها عناصری از ناصریسم یعنی ملی‌گرایان عرب نیز حضور دارند. در مجموع مباحث یادشده، مواردی مانند دوری و انزوای مردم مصر از فرایندهای سیاسی (مشارکت ۳۰ درصدی)، بحران مشروعیت و ناکارآمدی، ناتوانی حکومت در جلب نظر مردم مصر، شکاف عمیق در فضای سیاسی مصر (دو قطبی شدن فضای سیاسی مصر) را باید از مهمترین نتایج انتخابات اخیر پارلمانی در این کشور دانست. با مسجل شدن این موضوع که رژیم مبارک هرگز تحمل مخالفان را ندارد و از گروه‌های مخالف، تنها به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به رژیم خود بهره می‌جوید. این احزاب و تشکل‌ها باید برای همیشه تکلیف خود را با رژیم مبارک مشخص کنند و با تحریم همه جانبه رژیم، فرصت عوام فریبی و برگزاری نمایش دمکراسی را از دیکتاتور مصر که هیچ اعتباری در نزد ملت‌های مسلمان منطقه و مردم آزادیخواه جهان ندارد، بگیرند (کوزه گر، ۱۳۸۹: ۵۶). با انجام این انتخابات برای مردم کاملاً مسجل شد که رژیم مبارک هرگز تحمل مخالفان را ندارد و از گروه‌های مخالف، تنها به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به رژیم خود بهره می‌جوید. این احزاب و تشکل‌ها باید برای همیشه تکلیف خود را با رژیم مبارک مشخص کنند و با تحریم همه جانبه رژیم، فرصت عوام فریبی و برگزاری نمایش دمکراسی را از دیکتاتور مصر که هیچ اعتباری در نزد مردم ندارد، بگیرند و با این اقدام، امکان فرو ریختن پایه‌های حکومت دیکتاتور مصر را که به شدت فرسوده و لرزان است، فراهم سازند (بیگی، ۱۳۹۰: ۱۵۹). رژیم همه سندیکاهای حرفه‌ای همانند کانون وکلا را بست و در همان حال به آزار هر یک از فعالان حقوق بشر کشور که توجه عمومی را به سوء استفاده از قدرت پلیس جلب می‌کرد، پرداخت. به نظر می‌رسد حکومت مبارک تصمیم گرفته است که بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر نداشتن هر گونه دموکراسی

می‌باشد. سه دهه پس از حکمرانی رژیم مبارک، می‌توان گفت که اکثریت خاموش مصر در انتظار تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور خود می‌باشند. محافظه‌کاری شخص حسنی مبارک به هیأت حاکمه مصر نیز تعمیم یافته است. اقدامات رئیس‌جمهور برای بسترسازی حضور جمال مبارک در رأس کشور نمی‌تواند بدون چالش باشد (دهقانی، ۱۳۸۷: ۱۱). مصر، در طول سی سال گذشته تحت حاکمیت حسنی مبارک و سیاستمداران حزب دموکراتیک ملی بوده است، در عرصه داخلی شاهد سکون و ثبات نسبی بوده و مبارک تلاش کرده بود تا از هر گونه تغییر در ساختار قدرت ممانعت به عمل آورد. بر این اساس است که وی عمده مطالبات گروه‌های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد نمود و سعی کرد تا روند و ساز و کارهای دموکراتیک و قانونی را جهت ممانعت از تقویت و نقش‌آفرینی گروه‌های مخالف، محدود و کنترل نماید (بیگی، ۱۳۹۰: ۱۶۰). با توجه به محدودیت‌های اعمال شده از سوی مبارک در خصوص روند دموکراتیک کشور و بستن فضای سیاسی مصر، به خصوص آنچه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ نمایان شد، حکومت مصر امکان هرگونه مشارکت احزاب و گروه‌های مخالف در ساختار قدرت و برخورداری آنها از فضای باز سیاسی، رسانه‌های و مطبوعاتی را از بین برد. در این وضعیت همانگونه که برخی از صاحب نظران پیش‌بینی می‌کردند، تحول در مصر بسیار محتمل بود و آغاز این تحولات و بی‌ثباتی‌ها نیازمند یک حادثه خاص بود. سرانجام تحولات تونس بود که منجر به آغاز قیام مصری‌ها و اعتراضات گسترده آنها علیه دولت مبارک شد.



نتیجه

در مصر به رغم تغییر رژیم‌ها و حاکمان از پادشاهی به جمهوری و رژیم انقلابی ناصر و سپس به سادات و مبارک، تداوم ساختارها و افکار اقتدارگرایانه را می‌توان مشاهده کرد. ظاهراً این اندیشه‌ها بیش از رژیم‌ها عمر کرده‌اند. در مصر کنونی نخبگان سیاسی بیشتر پرو رش یافته مراکز آموزشی نظامی هستند و از این رو به رغم متعهد بودن به نوسازی از نظر جنبه‌های مادی و ملموس آن در بعد اقتصادی و تکنولوژیک، نسبت به ارزش‌های دموکراتیک بیگانه هستند. پس از سادات، مبارک عملاً از دست زدن به هر گونه برنامه جدی برای توسعه اقتصادی و سیاسی خودداری ورزید و بدین ترتیب نظام سیاسی با بلا تکلیفی و رکود کامل روبه رو است. البته نیاز به تغییر سبک حکومت و رهبری پس از مبارک موجب شده که اصلاحاتی بسیار کند و تدریجی برای دوری گزیدن از سبک حکومت اقتدارگرا در این کشور صورت گیرد. در مصر سیاست نوسازی ظاهری رهبران مصر برای مردم جذابیتی ندارد و بخش بزرگ سستی با رویکرد بین‌المللی این کشور همزمان با نداشتن هر گونه اراده‌ای جدی برای حاکم کردن سبک‌های حکومتی غربی یعنی دموکراسی موافق نیست. در مصر سادات که جانشین ناصر شد، پس از چند مدت تمایل خود را به فاصله گرفتن کامل از سنت حکومتی ناصر نشان داد. وی به جای سیاست‌های سوسیالیستی زمان ناصر که عملاً سود چندانی برای اقتصاد بیمار مصر نداشت، به گشایش فضای سیاسی و اقتصادی دست زد و تشکیل و فعالیت احزاب را آزاد اعلام کرد. با این حال، سادات هنوز آمادگی آن را نداشت که روند اصلاحات را تا به آنجا به پیش ببرد که قدرت مسلط خود وی مورد تهدید قرار گیرد. به همین خاطر در حالی که وی به پیشرفت‌هایی در زمینه سیاسی و اقتصادی دست یافته بود، در سال‌های واپسین حکومت خود بار دیگر به سنت حکومت اقتدارگرا بازگشت و بدین ترتیب بسیاری از دستاوردهای حکومتش در سال‌های پیش از آن را خنثی ساخت. سرنوشتی که سادات پیدا کرد ناخرسندی مردم را از سیاست‌های وی و سبک حکومتی اقتدارگرایانه‌اش به اثبات رساند. مبارک در دهه آخر حکوت خود با توجه به ناتوانی‌های ساختاری در نظام سیاسی دست به گشایش‌هایی در صدد جلب رضایت حامیان غربی و تا حدودی نیز خلاصی از فشارهای داخلی برای دست‌یابی به دموکراسی در صدد ایجاد گشایش در فضای سیاسی پرداخت که نمونه آن را می‌توان در سال‌های قبلی و به ویژه انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ و پیروزی چشم‌گیر



گروه اخوان المسلمین در آن، که به ایجاد آگاهی مردمی در دست گیری سرنوشت خود و توانایی در امکان تغییر در حکومت انجامید. آنچه در مصر در دهه ۱۹۹۰ و هم در دهه ۲۰۰۰ روی می دهد، حرکتی برخلاف روند جهانی دموکراتیک شدن را نشان می دهد. در حالی که روند کلی حرکت کشورهای در حال توسعه و در دیگر مناطق در حال توسعه جهان به سوی دموکراتیک شدن و گسترش آزادی های مدنی در نتیجه جهانی شدن حقوق بشر و برتری سبک حکومت دموکراتیک نسبت به همه دیگر سبک های حکومتی بوده است، مطمئناً این روند صرفاً بدین خاطر انجام گرفته است که نظام سیاسی مصر تا حد زیادی کنترل خود را بر رسانه های همگانی، نظام اقتصادی و دانشگاه ها از دست داده و بدین ترتیب قادر نبوده از پیامدهای فرایند جهانی شدن در حوزه دموکراتیک شدن خود را برکنار بدارد. هر چند همان طور که پیشتر گفته شد، این کار بدون هزینه نبوده است. به نظر برخی از صاحب نظران، مصر پیشتاز گذار به دموکراسی در جهان عرب بوده است. اما تداوم قوانین اضطراری که فعالیت های اپوزیسیون را در طی مبارزات انتخاباتی محدود می کرد، به اختلافاتی با حکومت و تحریم انتخابات توسط بسیاری از احزاب بزرگ سیاسی منجر شد. تظاهرات مرتبط با بهار عربی در سال ۲۰۱۱ یک چالش جدی و مداوم برای حکومت های اقتدارگرا در خاورمیانه را به نمایش درآورد. شرایطی که جنبش های اعتراضی عربی به درخواست کاملاً مشتاقانه برای ایجاد موج چهارم دموکراسی خواهی تعبیر گش. اگر چه پس از شروع آشوب های ادامه دار در کشورهای عربی، افراد شهری، تحصیل کرده، هوشیار و پیشگامان سیاسی آزادیخواه که در جریان بهار عرب نقش اساسی داشته اند به نظر می رسد که بصورت غیر رسمی از سوی نیروهای ملی گرا، محافظه کار و شاخه های متنوع جریان های اسلام گرا به حاشیه رانده شدند، که بخصوص این موضوع در مصر به طور گسترده ای اتفاق افتاده است. اما در قیام اخیر، جنبشی دموکراسی خواهانه و مشارکت بیشتر در امور جامعه درخواست فراگیر بوده است که توسط یک ایدئولوژی واحد یا تندروهای مذهبی هدایت نمی شد. آنچه روی داده تلاش برای به قدرت رسیدن اسلام گرایان نیست، بلکه خواستی گسترده و فراگیر در راستای اصلاحات بوده است. مردم از هر شغل و حرف های با انگیزه و هدفی مشترک گردهم آمده اند؛ متخصصان و کارگران، پیر و جوان، زن و مرد، مسلمان و مسیحی، طبقات فقیر، متوسط و مرفه. پلاکاردها، شعارها، درخواست ها و اعلامیه های معترضان که در مواردی در بردارنده



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش های بنیادی جهان اسلام

نشانه‌های اسلامی گرایانه بوده، اما همه معترضان درصدد اعاده حیثیت، خواهان حق تعیین سرنوشت و حکومت خود، شفافیت و پاسخگوبودن حکومت، حاکمیت قانون، پایان دادن به فساد گسترده و احترام به حقوق بشر بوده‌اند. خط مشی مشترکی که طی دهه گذشته در چندین کشور عربی در حال تحول بوده و مورد تأیید بازیگران سیاسی اصلی از جمله اسلام گرایان نیز قرار گرفته است. در همین زمینه پاسخگویی جریان اصلی اسلام گرایان در قبال واقعیت‌های سیاسی جوامع خود بخشی از چشم اندازی وسیع تر قلمداد می‌شود. گروه‌های اسلام گرا که دیدگاه افراطی تحمیلی که دولت اسلامی را رد کرده و روند انتخاب دموکراتیک و کثرت گرایی سیاسی را پذیرفتند که در بردارنده اتحاد و همکاری با دیگر بخش‌های جامعه بوده است.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام
جمعیة تر است العالم الاسلامی

۱۵۶

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام
جمعیت‌ترانس‌العلم الاسلامی

۱۵۸

سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

- اطلاعات سیاسی - اقتصادی، بهار، شماره ۲۸۳.
- لویس، برنارد (۱۳۸۵). *دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمد حسین باقی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- محمدی فر، نجات (۱۳۹۰). «نقش دولت نفتی (رانتیر) در شکل‌گیری و ماهیت طبقه متوسط جدید»، *مجله چشم‌انداز ایران*، اسفند و فروردین، صص ۱۹-۲۶.
- موثقی، سیداحمد (۱۳۹۰). «تأثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن در ظهور بنیادگرایی در مصر»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۱، شماره ۱، صص ۳۰۱-۳۲۰.
- هیگل، محمد حسنین (۱۳۶۳). *پاییز نخشم*، ترجمه کاظم موسایی، تهران: امیرکبیر.
- Aliboni, Roberto (2011), *The International Dimension of the Arab Spring*, *The International Spectator: Italian Journal of International Affairs*, 46:4, 5-9.
- Bellin, E. (2004), *The robustness of authoritarianism in the Middle East*, *Comparative Politics*, 36, 139-157.
- Blaydes, Lisa and Lo, James (2011), *One man, one vote, one time*, *Journal of Theoretical Politics*, 24(1) 110-146.
- Brynen, R. (2004), *Reforming the Middle East: policies and paradoxes*. Paper presented at the Center for Eurasian Studies Conference on Stability in the Middle East, 25-26 October.
- Erickson, Sharon (2011), *Nonviolent Resistance in the Arab Spring: The Critical Role of Military-Opposition Alliances*, *Swiss Political Science Review* 17(4): 485-491.
- Kramer, M. (2003) *Can America Promote a Liberal, Democratic Middle East? Bush Administration Middle East Policy: A Mid-Term Assessment*. Washington, DC: The Washington Institute for Near East Policy.
- Spindel, Chad (2011), *The People Want to Topple the Regime: Exploring the Arab Spring in Egypt, Syria, and Jordan*, *SAGE Open*, 1-7.
- Waterbury, j., Salame, G. (1994) *Democracy without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World*. London: I.B. Tauris, pp. 23-47.

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priv-۰۷۰۱۰۶

به این مقاله این‌گونه استناد کنید:

صدیق، میر ابراهیم؛ مولایی، ناصر (۱۳۹۶)، «نقش دموکراسی خواهی و گروه‌های تحول طلب در انقلاب ۲۰۱۱ مصر» *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، س ۷، ش ۱، بهار ۹۶، صص ۱۵۸-۱۲۳.